

روایات مختلف دربارهٔ دوران کودکی و جوانی فریدون*

حوادث دوران کودکی و جوانی فریدون، پنجمین پادشاه کیانی ایران، در متون منظوم و منثور فارسی و عربی اعم از حماسی و تاریخی بصورت‌های گوناگون ذکر شده است. اختلافات روایات در این باب نه فقط در امور جزئی بچشم می‌خورد بلکه گاه تفاوت به حدی است که خواننده ناچار باید بپذیرد که سرچشمه و منشأ روایتها در موضوع مورد بحث کاملاً با یکدیگر متفاوت بوده است. در این مقاله دربارهٔ این روایات سخن خواهیم گفت و سپس چند موضوع وابسته بدان را نیز باجمال از نظر خواهیم گذرانید. مطالبی که بترتیب مورد بررسی قرار خواهد گرفت عبارت است از:

۱- روایات مختلف دربارهٔ دوران کودکی و جوانی فریدون:

الف - روایت شاهنامه فردوسی و متون مشابه آن.

ب - روایت کوش نامه.

ج - متونی که در آنها به حوادث دوران کودکی و جوانی فریدون تقریباً اشاره‌ای نگردیده است.

۲- نقش «گاو» در زندگانی فریدون و خاندانش:

الف - کاربرد لفظ «گاو» در القاب پدران فریدون.

ب - «گاو برمایه»، گاو فریدون.

ج - گریزی بسان سر گاو میش.

د - گاو سواری فریدون.

ه - گاوی در خانه جم!

۳- پیشنهادی دربارهٔ کلمه «برمایه» در شاهنامه فردوسی.

* «فریدون: یکی از بزرگان داستانی اقوام مشترک هند و ایرانی که بعدها در روایات ایرانی پادشاه کیانی و

مقلوب کنندهٔ ضحاک بشمار رفته». حماسه ملی ایران، ص ۱.

۱. روایات مختلف دربارهٔ دوران کودکی و جوانی فریدون

الف - روایت شاهنامه فردوسی و متون مشابه آن

در این بخش، روایتی مورد بررسی قرار می‌گیرد که در آن به گاو فریدون اشاره گردیده است.

شاهنامه فردوسی

در شاهنامه بندرت به حوادث دوران کودکی شاهان و پهلوانان ایران بتفصیل اشاره گردیده است. فردوسی تنها در مواردی به ذکر این مطلب پرداخته است که این گونه حوادث در سلسله وقایع داستان از اهمیت خاصی برخوردار باشد، نظیر زادن زال فرزند سام با موی و اندامی به سفیدی برف و رخانی به گونهٔ شنگرف و چشمانی سیاه، که سام از بیم سرزنش گردنکشان و مهان فرمان داد تا فرزند سپیدمویش را به البرز کوه در هندوستان ببرند و در آنجا رها سازندش. زال سالها در پناه سیمرغ در البرز کوه بسر برد تا زمانی که «یکی مرد شد چون یکی زاد سرو» و آنگاه به شرحی که در شاهنامه آمده است سام او را به نزد خود بازگردانید. و نیز چنان که می‌دانیم زادن رستم نیز بشرح در شاهنامه آمده است که چگونه بسبب بزرگی جثهٔ کودک در شکم مادر، مادر در هنگام زادن او بی‌هوش شد و همه بر جان مادر و کودک بیمناک گردیدند، و آنگاه زال لختی از پر سیمرغ را در مجمر آتش سوخت و سیمرغ هم اندر زمان بنزد زال حاضر شد و چون از سبب اندوه زال آگاه گردید، نخست او را به نیرومندی و توانایی فوق‌العادهٔ کودک مژده داد و سپس فرمود تا مادر را با نشانیدن می مست سازند و پهلوی او را با خنجر آبگون بدرند و بدین ترتیب کودک را از پهلوی مادر بیرون کشند و آنگاه پهلوی مادر را بدوزند و گیاهی را با شیر و مشک بیامیزند و چون خشک شد آن را بسایند و بر جای زخم نهند و پر سیمرغ را نیز بر آن بمالند. که سرانجام با راهنمایی سیمرغ و انجام همهٔ این کارها رستم زاده شد و رودابه، مادرش، جان سلامت برد و نخستین عمل جراحی «سزارین» یا «رستمی» نیز در تاریخ ملی ما انجام پذیرفت.

یکی دیگر از این گونه موارد نادر که با شرح و بسط بیشتری در شاهنامه یاد شده است حوادث دوران کودکی و جوانی فریدون است تا زمانی که به پادشاهی می‌رسد. چون رویدادهای این دورهٔ زندگی فریدون با دوران پادشاهی ضحاک مقارن است، ناگزیر گفتگوی خود را باختصار تمام از عصر ضحاک ماردوش تازی آغاز می‌کنیم.

درباره این که در دوران هزار ساله سلطه ضحاک بر ایران، چه برسر مردم ایران آمده است و خاندان جمشید در این دوره دراز روزگار را چگونه گذرانیده اند، شاهنامه فردوسی تقریباً ساکت است. از آغاز این ماجرای غم انگیز چیزی جز این نمی دانیم که چون جمشید در دوره چند صد ساله پادشاهی کارها را نظم و ترتیب بخشید و سپس بمدت سیصد سال نیز رنج و دردمندی و مرگ را از مردم دور ساخت و دیوان را فرمانبردار خود کرد و جهانیان بسبب حسن سیاست وی شادکام بودند، وی در خداوند ناسپاس گردید و خود را آفریننده جهان خواند، و در نتیجه فره ایزدی رفته رفته از وی کاسته شد، امن و آسایش از ایران زمین رخت بر بست، در هر گوشه ای کسی علم طغیان برافراشت و سپاهی آراست، در حالی که دیگر کسی مهر جمشید را به دل نداشت. پس سپاهیان ایران که از وجود مهتری بنام ضحاک در بین تازیان آگاه شده بودند «شاه جوی» به نزد او رفتند و به شاهی بر او آفرین خواندند و وی را به پادشاهی ایران برگزیدند. با ورود ضحاک به ایران، جمشید از ایران گریخت و مدت صد سال پنهان بسربرد تا روزی در دریای چین به دست ضحاک گرفتار و با آره به دو نیم گشت. فردوسی با بیان شیوا و موجز خود اصول کلی دوران پادشاهی ضحاک را در این چند بیت یاد کرده است:

نهران گشت آیین فرزندگان	پراگنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد، جادوی ارجمند	نهران، راستی، آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز	ز نیکی نبودی سخن جز به راز...
[بدین بود بنیاد ضحاک شوم	جهان شد مراو را چو یک مهره موم]
ندانست خود جز بد آموختن	جز از کشتن و غارت و سوختن
چنان بُد که هر شب دو مرد جوان	چه کهتر چه از تخمه پهلوان
خورشگر ببردی به ایوان شاه	وز او ساختی راه درمان شاه
بکشتی و مغزش برون آختی	مر آن اردها را خورش ساختی

۱۴۳/۳۵/۱

از آنچه در دوره نهصد و شصت ساله اول پادشاهی ضحاک روی داده است، فردوسی تنها به دو مطلب اشاره کرده: یکی آن که ضحاک شهرناز و ارنواز، خواهران جمشید، را به شبستان خود برد. دیگر آن که در اجرای برنامه کشتن روزی دو جوان، و خورانییدن مغز آنان به مارانی که بر دوش ضحاک رویده بود، تغییری حاصل شد بدین سان که دو مرد گرانمایه و پارسا که از گوهر پادشاهان بودند چاره ای اندیشیدند و

بعنوان خوالیگر (:آشپز) به خدمت ضحاک رفتند. آنان، بجای کشتن دو تن از جوانانی که در هر روز به ایشان سپرده می شدند تا از مغز آنان، برای ماران دوش ضحاک خوراک تهیه کنند، یکی را می کشتند و بجای مغز جوان دیگر مغز گوسپند بکار می بردند. بدین ترتیب این خوالیگران، دور از چشم روز بانان ضحاک، هرامه جان سی تن از جوانان بیگناه ایرانی را نجات می دادند، و هرگاه تعداد این جوانان به دویست تن می رسید، آنان را پنهانی با چند بز و میش به صحرا می فرستادند، که به روایت شاهنامه، نژاد کردان به آنان می رسد.

اما شاهنامه، از چهل سال آخر عمر ضحاک، به نسبت دوره چند صد ساله آغاز زندگی او، اطلاعات بیشتری در اختیار خواننده قرار می دهد که همه مربوط است به پیش بینی زادن فریدون و به بند کشیدن ضحاک، و بعد زادن فریدون و پرورش وی، قیام کاوه، رفتن فریدون به جنگ ضحاک و پیروزی فریدون و دریند کشیدن ضحاک در کوه دماوند.

براساس روایت شاهنامه، هنگامی که از دوران پادشاهی ضحاک، چهل سال بیش باقی نمانده بود، وی شبی خوابی هولناک دید:

چنان دید کز کاخ شاهنشهان	سه جنگی پدید آمدی ناگهان
دو مهتر، یکی کهتر اندر میان	به بالای سرو و به چهر کیان
کمر بستن و رفتن شاهوار	به چنگ اندرون گرزّه گاوسار
دمان پیش ضحاک رفتی به جنگ	زدی بر سرش گرزّه گاو رنگ
یکایک همان گرد کهتر بسال	ز سر تا به پایش کشیدی دوال
بدان زه دو دستش بیستی چو سنگ	نهادی به گردن برش پالهنک...
همی تابختی تا دماوند کوه	کشان و دوان از پس اندر گروه
بپیچید ضحاک بیدادگر	بدریش از بیم گفستی جگر
یکی بانگ برزد به خواب اندرون	که لرزان شد آن خانه صد ستون

۵۴-۴۵/۳۷/۱

ضحاک موبدان سخندان بیدار دل بخرد را از سراسر کشور به نزد خود فراخواند تا خوابش را تعبیر کنند. پاسخ خردمندتر و بیدارتر وزیرک تر آنان به ضحاک این بود که کسی بنام فریدون - که هنوز از مادر زاده نشده است - چون به سن مردی برسد، گرزّه گاوری برسرت خواهد کوفت و ترا دریند خواهد کشید و بجای تو بر تخت خواهد نشست. سپس ضحاک از آنان سبب این کار فریدون را پرسید. موبد به او جواب داد

که چه دلیلی بهتر از این که تو هم پدر فریدون را خواهی کشت و هم گاوی که او را چون دایه است:

یکی گاو برمایه خواهد بُدن جهانجوی را دایه خواهد بُدن
تبه گردد آن هم به دست تو بر بدین کین کشد گرزۀ گاوسر
۱۰۸۱۰۷/۴۰/۱

و آنگاه:

چو ضحاک بشنید، بگشاد گوش ز تخت اندرافتاد و زو رفت هوش
گرانمایه از پیش تخت بلند بتابید رویش ز بیم گزند
چو آمد دل تاجور باز جای به تخت کیان اندر آورد پای
نشان فریدون به گرد جهان همی باز جُست آشکار و نهان
نه آرام بودش نه خواب و نه خورد شده روز روشن بدو لاجورد
۱۱۳-۱۰۹/۴۰/۱

سپس در شاهنامه می خوانیم که پس از زاده شدن فریدون، گاوی نیز بنام برمایه و با صفات زیرین از مادر زاده می شود:

همان گاو کش نام برمایه بود ز گاو آن ورا برترین پایه بود
ز مادر جدا شد چو طاووس نر به هر موی بر تازه رنگی دگر
شده انجمن بر سرش بخردان ستاره شناسان و هم موبدان
که کس در جهان گاو چونان ندید نه از پیر بر کاردانان شنید
۱۲۳-۱۲۰/۴۱/۱

هنوز از تولد فریدون مدت زیادی نگذشته است که آتین، پدر وی، بتوسط روزبانان ضحاک گرفتار و به دست ضحاک کشته می شود. و مغزش را به ماران ضحاک می خورانند. پس فرانک، مادر فریدون، کودک شیرخواره خود را هراسان به نزد نگهبان مرغزاری می برد که گاو برمایه در آنجا بوده است و از او می خواهد که کودکش را پذیرد و با شیر آن گاو مغز وی را پرورد:

روان گشت و دلخسته از روزگار همی رفت گریان سوی مرغزار
کجا نامور گاو برمایه بود که رخننده بر تنش پیرایه بود
به پیش نگهبان آن مرغزار خروشید و بارید خون در کنار
بدو گفت کاین کودک شیر خوار ز من روزگاری بزنهار دار

پدر وارث از مادراندر پذیر وز این گاو نغزش بپرور به شیر

۱۳۵-۱۳۱/۴۱/۱

نگهبان مرغزار خواهش او را می پذیرد و بمدت سه سال با شیر آن گاو فریدون را می پرورد. ولی در این هنگام ضحاک از محل گاو برمایه و فریدون آگاه می گردد و در صدد کشتن آنها بر می آید. پس فرانک که پیش از رسیدن ضحاک به مرغزار، بر اثر اندیشه ای ایزدی، از تصمیم ضحاک آگاه شده بوده است، سراسیمه به سراغ نگهبان مرغزار می رود و کودکش را از وی می گیرد و او را به البرز کوه به هندوستان می برد و کودک را در آنجا به مردی دینی می سپارد:

بیاورد فرزند را چون نوند	چو غرم ژیان سوی کوه بلند
یکی مرد دینی بدان کوه بود	که از کار گیتی بی اندوه بود
فرانک بدو گفت کای پاکدین	منم سوگواری ز ایران زمین
بدان کاین گرانمایه فرزند من	همی بود خواهد سر انجمن
ببزد سر و تاج ضحاک را	سپارد کمر بند او خاک را
ترا بود باید نگهبان اوی	پدروار لرزنده بر جان اوی

۱۵۲-۱۴۷/۴۲/۱

مرد دینی تربیت فریدون را بعهده می گیرد. در این هنگام ضحاک به مرغزاری می رسد که گاو برمایه در آنجا بوده است، وی همه چارپایان آن مرغزار و از جمله گاو برمایه را می کشد و آنجا را به آتش می کشد:

خبر شد به ضحاک بد روزگار	از آن بیشه و گاو و آن مرغزار
بیامد پراز کینه چون پیل مست	مر آن گاو برمایه را کرد پست

۱۵۵-۱۵۴/۴۲/۱

دنباله داستان براساس روایت شاهنامه بدین قرارست که فریدون تا شانزده سالگی در البرزکوه می ماند، بی آن که بدانیم روزگار خود را در کوهستان چگونه گذرانیده است. وی سپس به نزد مادر می رود و نژاد خود را از او می پرسد و پس از آگاهی از این که ضحاک، پدرش و گاو برمایه را کشته و خانه آنان را ویران ساخته است و بطور کلی در سالهای پیش چه حوادثی بر او و مادرش گذشته است، تصمیم می گیرد به فرمان یزدان به جنگ ضحاک برود. سپس در شاهنامه قیام کاوه ذکر شده است که در صفحات بعد به آن اشاره ای خواهیم کرد و بعد پیوستن کاوه و مخالفان ضحاک

به فریدون، ساختن گریزی مخصوص برای فریدون، و رفتن فریدون با سپاهی گران به جنگ ضحاک و پیروزی فریدون بر ضحاک و دریند کردن وی که در این مقاله مورد بحث قرار گرفته است و سرانجام بر تخت پادشاهی نشستن فریدون بجای ضحاک. تا این زمان فرانک، مادر فریدون، از آنچه روی داده بیخبرست تا پیام فریدون درباره پادشاهی به مادر می رسد و....

در اینجا بی مورد نیست به یک موضوع مهم دیگر نیز در حوادث دوران کودکی و جوانی فریدون اشاره کنیم. و آن آگاهی فریدون و چند تن دیگر از حوادث آینده است و نیز راهنمایی «سروش» فریدون را در چند مورد. خلاصه این مطالب بدین قرار است:

بجز گاو برمایه که زادنش و کشته شدنش به دست ضحاک و نیز پیروزی فریدون بر ضحاک و بند کردن وی در دماوند کوه همه بتوسط موبدی بخرد پیش بینی شده بود، در وقایع دوران جوانی فریدون نیز از گونه ای الهام غیبی به فریدون و یکی دو تن دیگر، ارتباط وی با سروش در چند مورد، و آگاهی وی از نیرنگ و افسون که ایزدی بوده است نه اهریمنی سخن به میان آمده است.

ظاهراً فرانک مادر فریدون با برخورداری از همین الهام بوده است که چون شویش، آتبین، کشته می شود، با آگاهی از وجود گاو برمایه و مرغزاری که گاو در آن بوده است، کودک شیرخوار خود را مستقیم بدان مرغزار می برد، و پس از آن که فریدون مدت سه سال از پستان آن گاو طاووس رنگ شیر خورده بوده است، بار دیگر فرانک با استفاده از همان الهام، در می یابد که ضحاک در آینده نزدیک به مرغزار خواهد آمد تا فریدون و گاو را نابود سازد، پس سراسیمه به مرغزار می رود و کودک خود را از آن محل به البرز کوه می برد و به مردی دینی می سپرد. وی همچنین در همان هنگام از آینده فرزند خود نیز با خبرست، و بدین جهت به مرد دینی می گوید که فرزند من «همی بود خواهد سرانجام» و این کودک همان کسی است که ضحاک را نابود خواهد ساخت.

از سوی دیگر کاوه نیز براساس آنچه در شاهنامه آمده، بمانند فرانک از مطالب پنهانی آگاه بوده، بعلاوه او در چشم ضحاک نیز وجودی خارق العاده بوده است. چه وقتی کاوه پرخاش کنان و دادخواهان به درگاه ضحاک وارد می شود و محضر و گواهیی را که بزرگان کشور در نیکوکاری و دادگستری ضحاک نوشته بودند، در

حضور ضحاک می درد و به گوشه ای می افکند و خروشان از بارگاه وی خارج می شود بزرگان درگاه به ضحاک اعتراض می کنند که چرا در برابرتندی و خشونت این مرد آهنگر سکوت اختیار کردی و وی را به مجازات نرسانیدی:

کسی نامور پاسخ آورد زود	که از من شگفتی ببايد شنود
که چون کاوه آمد ز درگه پدید	دو گوش من آوای او را شنید
میان من و او به ایوان درست	یکی آهنی کوه گفتی برُست
همیدون چو او زد به سر بر دو دست	شگفتی مرا در دل آمد شکست
ندانم چه شاید بُدن زین سپس	که راز سپهری ندانست کس

۲۴۹-۲۴۵/۴۷/۱

همچنین در شاهنامه می خوانیم که کاوه، هم از جود فریدون، و هم از جایگاه اقامت او آگاه بوده است، در حالی که دیدیم ضحاک و جاسوسانش مدت‌ها از این راز بیخبر مانده بودند:

خروشان همی رفت نیزه بدست	که ای نامداران یزدان پرست
کسی کوه‌های فریدون کند	سر از بند ضحاک بیرون کند
یکایک به نزد فریدون شویم	بدان سایه فرّ او بغنویم...
بدانست خود کافریدون کجاست	سر اندر کشید و همی رفت راست

۲۶۰-۲۵۴/۴۷/۱

از طرف دیگر از زمانی که فریدون به جنگ ضحاک می رود، سه بار سروش بر او فرود می آید. بار نخست سروش او را افسونگری می آموزد تا وی بدان وسیله بتواند بند و جادو و افسون ضحاک را درهم بشکند (۳۰۷-۳۰۱/۵۰/۱)، سپس چون برادران فریدون (کیانوش و برمایه یا پرمایه) قصد جان او می کنند و سنگ خاره گرانی را از فراز کوه بسوی او رها می سازند تا فریدون در خواب کشته شود، باز به فرمان ایزد، فریدون از خواب بیدار می شود و با افسونی که آموخته بوده است، سنگ گران را از حرکت باز می دارد. (۳۲۰-۳۱۲/۵۰/۱) و نیز هنگامی که وی به کاخ و ایوان ضحاک قدم می نهد، طلسم و جادوی ضحاک را درهم می شکند:

طلسمی که ضحاک سازیده بود	سرش به آسمان برفرازیده بود
فریدون ز بالا فرود آورید	که آن جز به نام جهاندار دید

۳۵۸-۳۵۷/۵۳/۱

و همه جادوان و نژه دیوانی را که در آنجا بودند با گرزگران نابود می سازد.

همچنین از آنچه در شاهنامه آمده است درمی یابیم که همه مردم در انتظار ظهور فریدون بوده اند و نیز می دانسته اند که کارهای او ایزدی است. از جمله ارنواز، همسر ضحاک، چون با فریدون روبرو می شود، و فریدون نسب خود را به وی می گوید، ارنواز با شادمانی و اعجاب از وی می پرسد:

سخنها چو بشنید زو ارنواز گشاده شدش بر دل پاک راز
بدو گفت شاه آفریدون تویی که ویران کنی تنبل و جادویی!
کجا هوش ضحاک بردست تست گشاد جهان از کمر بست تست

۳۸۵-۳۸۳/۵۴/۱

ضحاک نیز چون با سپاهی گران برای مقابله با فریدون به کاخ خود روی می نهد، و در راه می بیند همه هواخواه و طرفدار فریدون هستند و شعار عمومی آن است که:

نخواهیم بر گاه ضحاک را مر آن ازدها دوش ناپاک را

۴۶۹/۵۸/۱

و نیز هنگامی که زنان خود را در کنار فریدون می بیند، در کمال تلخی درمی یابد که پیروزی فریدون و شکستن همه بندها و جادوینها به دست فریدون کاری ایزدی است. مع هذا وی با فریدون به جنگ می پردازد، و در این هنگام است که فریدون گرزّه گاوسار خود را بر سر ضحاک می کوبد و ترک وی را خرد می سازد، و چون قصد جان ضحاک می کند، باردیگر سروش بر وی آشکار می گردد و به فریدون یادآوری می کند که زمان مرگ ضحاک فرا رسیده است، او را دریندکن و در کوه محبوس ساز، (۴۸۶-۴۸۳/۵۹/۱) و چون بعداً فریدون، ضحاک دریند را بسوی کوه می برد، بار دیگر سروش بر او ظاهر می شود و درباره رفتار با ضحاک مطلبی را با فریدون در میان می نهد. (۵۱۹-۵۱۷/۶۱/۱).

بعلاوه از آنچه در حوادث دوره پادشاهی فریدون آمده است، معلوم می گردد که فرزندان او نیز از افسونی که سروش در سالهای پیش به پدرشان آموخته بوده است بی بهره نبوده اند. چه ایشان هم توانسته بودند بر جادو و نیرنگ سرویمن چیره گردند، و از سرما و باد دمانی که به افسون سرویمن بدان دچار گردیده بودند، جان سلامت ببرند (۲۲۰-۲۱۰/۷۳/۱). در همین دوره پادشاهی فریدون است که می بینیم وی یک بار نیز برای آزمودن فرزندان خود، بهنگام بازگشتشان از ینمن، به افسون دست می یازد و خویشان را به شکل ازدها به پسران خود می نماید:

چو از باز گردیدن این سه شاه شد آگه فریدون بیامد به راه

ز دلشان همی خواست کا گه شود
بیامد بسان یکی ازدها
خروشان و جوشان به جوش اندرون
چو هرسه پسر را به نزدیک دید
بر انگیخت گرد و بر آورد جوش
ز بعدها گمانیش کوتاه شود
کز او شیر گفستی نیابد رها
همی از دهانش، آتش آمد برون
به گرد اندرون کوه تاریک دید
جهان گشت ز آواز او پر خروش...
۲۴۳-۲۳۸/۷۵/۱

و سپس به فرزندان خود اعتراف می کند که:

چنین گفت کان ازدهای دژم
پدر بُد که جُست از شما مردمی
کجا خواست گیتی بسوزد به دم
چوبشناخت بر گشت با خرمی
۲۶۵-۲۶۴/۷۶/۱

غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم
ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس، به آنچه دربارهٔ دوران کودکی فریدون در شاهنامه آمده است در کمال اختصار و باتفاوتهایی قابل ملاحظه اشاره کرده است. وی در تعبیر خواب هولناک ضحاک، به گاوی که فریدون از شیرش تغذیه خواهد کرد و به دست ضحاک کشته خواهد شد، اشاره ننموده، ولی نام این گاو را «برمایون» [متن عربی: اسمها کاو برمایون] (نسخه بدل: برمانون) نوشته است (ص ۳۱-۳۰).

فرالاوی

فرالاوی در بیتی به ماده گاوان شاه پروری بمانند «برمایون» اشاره کرده است:
ماده گاوان پاذه اش هریک شاه پرور بود چو برمایون
اشعار پراکنده...، ص ۴۳

دقیقی و لغت فرس

دقیقی نیز از گاو فریدون با نام «برمایون» یاد کرده است:
مهرگان آمد جشن ملک افریدونا آن کجا گاوانکو بوزش برمایونا
همان کتاب، ص ۱۴۳
و اسدی طوسی در لغت فرس، در ذیل لفظ «برمایون» همین بیت دقیقی را آورده و در

توضیح آن نوشته است: «گاو فریدون را نام برمایون بود. دقیقی گفت: مهرگان آمد جشن ملک...»

لغت فارس، ص ۱۶۱

شمس فخری

شمس فخری در معیار جمالی نام گاو فریدون را با ضبط «بزمایون» آورده است: تورستمی و فریدون و بارگیرتورا زاحترام بخواند رخس و بزمایون به نقل از فرهنگ سروری

سنائی

سنائی نیز در مثنوی حقیقة الحقیقه، بی آن که از نام این گاو سخنی بمیان بیاورد، به گاو پروردگی فریدون اشاره کرده است: نه فریدن گاو پرورده کرد شیر گرسنه را برده نه به کاوه به سعی یک دو گیا بستد از بیوراسب ملک نیا حقیقه، ص ۵۰۸

ترجمه بنداری

ترجمه بنداری در موضوع مورد بحث، دو تفاوت اساسی با شاهنامه دارد. نخست آن که برخلاف شاهنامه در این کتاب در سه مورد: تعبیر خواب ضحاک، حمله ضحاک به مرغزار و گفتگوی فریدون با شهرناز و ارنواز، مطلقاً از گاو ذکری بمیان نیامده است. (ج ۱/ ص ۳۱، ۳۲). دیگر آن که در آنجا که مادر فریدون (:مانک) فریدون را به مرغزار می برد و به نگهبان آن می سپارد و نیز در هنگامی که فریدون نسب خود را از مادر می پرسد، با آن که به گاو مورد بحث تصریح گردیده، مطلقاً نامی برای این گاو ذکر نشده است (نه برمایه، نه برمایون و نه نامی دیگر)، تنها در مورد اول به استثنایی بودن این گاو اشاره شده است: «و کانت بقرة خلقها الله علی لون یسر الناظرین، و یعجب الخلائق اجمعین.» (ج ۱/ ص ۳۲).

روضه الصفا و حبیب السیر

در روضه الصفا میرخواند و حبیب السیر خوند میر، بترتیب از آثار قرن هشتم و

نهم هجری، داستان دوران کودکی و جوانی فریدون بر اساس چارچوب کلی روایت شاهنامه فردوسی ذکر گردیده است، با این تفاوت که نظیر شعرسنائی و ترجمه بنداری برای گاو دایه فریدون نامی ذکر نشده است، همچنین در این دو کتاب از البرز کوه هندوستان سخنی بمیان نیامده و از جمله مؤلف حبیب السیر نوشته است هنگامی که ضحاک قصد مرغزار و گاو فریدون کرد، مادر فریدون (فرامک) «ملهم شده آن فرزند ارجمند را از موضع مذکور به جای دیگر برد» (حبیب السیر، ج ۱/ص ۱۸۲)

ب- روایت کوش نامه

بر خلاف شاهنامه، که در آن از دوران پادشاهی هزار ساله ضحاک و حوادثی که بر خاندان جمشید در این مدت دراز گذشته، کمتر سخنی بمیان آمده است، در کوش نامه، چند هزار بیت تنها به جمشیدیان و دوران آوارگی و جنگ و گریزهای ایشان با دشمن اختصاص داده شده است.

بر اساس روایت حکیم ایران‌شاه بن ابی‌الخیر در کوش نامه، هنگامی که ضحاک بر ایران چیره می‌گردد، جمشید بسبب آن که همسرش دختر ماهنگ شاه چین است، همسر و دوپسر و دیگر خویشان خود را برای آن که از گزند دشمن در امان بمانند به ارغون در کشور چین می‌فرستد. و خود سپس در جنگ با مهرج در هند اسیر و به نزد ضحاک فرستاده می‌شود و پس از پنجاه سال اسارت، او را به فرمان ضحاک با اره به دو نیم می‌سازند. چون این خبر به ماهنگ در چین می‌رسد، به بازماندگان جمشید توصیه می‌کند از بیشه‌های ارغون خارج نشوند و خود را از چشم ضحاکیان مخفی بدارند و خود به جنگ مهرج می‌رود. و چنان که در داستان آمده است این جنگ نیز به کشته شدن ماهنگ می‌انجامد. در این موقع ضحاک برادر خود، کوش، را با این رسالت به فرمانروایی چین می‌فرستد که هر یک از جمشیدیان را یافت، معدوم سازد. این مطلب را نیز بگوئیم که جمشید پیش از بدرود با همسر و فرزندان خود، این راز را هم برای آنان فاش ساخته بود که از نسل پسرش نونک (در نسخه خطی کوش نامه، «ک» و «گ» هر دو بشکل «ک» نوشته شده است) شهریاری قدم به جهان خواهد گذاشت که کین نیا را از ضحاک خواهد کشید. با اعلام این موضوع از طرف جمشید، پسر دیگر او فارک، یزدان پرستی پیشه می‌کند و این کار در خاندان وی قرن‌ها ادامه می‌یابد.

پس از آن که جمشیدیان ششصد سال پنهان از کوش و ضحاکیان در چین بسر برده بودند آبتین (در سانسکریت: aptiya ، در اوستا: athvoya ، برهان قاطع ، تصحیح محمد معین)، فرزند فرزند نونک چشم به جهان می گشاید، و نونک به همراهان و سپاهیان خود اعلام می دارد که از پشت آبتین شهریاری بوجود خواهد آمد که گیتی را از دیو و جادو تهی خواهد ساخت. پس از آن که آبتین دوران کودکی را پشت سر می گذارد، رهبری جمشیدیان را در دست می گیرد و سالهای دراز با کوش فرمانروای چین و فرزند وی کوش پیلگوش یا کوش پیل دندان در جنگ و گریز بسر می برد و سر انجام بر اساس اندرز جمشید به ماچین و طیهور پادشاه دادگر آن سرزمین پناه می برد و در سایه حمایت وی، سالها در شهر بسیلا پایتخت ماچین، در آسایش و امنیت زندگی می کند. آبتین در دوران اقامت در ماچین یک بار به چین لشکر کشی می کند و در غیبت کوش پیلگوش - که اینک بجای پدر فرمانروای چین شده بوده است - در آنجا به پیروزیهای بزرگ دست می یابد، بر تخت سپهدار چین می نشیند، غنائم بسیار بدست می آورد و آنها را با کشتی به نزد طیهور می فرستند، ولی پس از بازگشت کوش پیلگوش از نزد ضحاک، و نبردی که بین او و آبتین در می گیرد، با آن که کوش کاری از پیش نمی برد، آبتین با دویست کشتی به نزد طیهور بازمی گردد. آبتین در شهر بسیلا و به شرحی که بتفصیل در کوش نامه مذکورست، با فرارنک، دختر زیبای طیهور شاه ازدواج می کند. آبتین و فرارنک سالیان دراز به خوشی با هم زندگی می کنند تا زمانی که از دوران هزار ساله پادشاهی ضحاک بیش از هشتاد سال باقی نمانده بوده است. در این هنگام، شی آبتین جمشید را بخواب می بیند، جمشید طوماری را به وی می سپارد و او را به بازگشت به ایران فرمان می دهد و می افزاید اینک زمان آن فرا رسیده است که کین نیا را از ضحاک بیدادگر بخواهی. پس آبتین و فرارنک با رضایت طیهور، و به راهنمایی پیری دریا شناس و با چهار کشتی بسوی ایران حرکت می کنند. پس از پنج ماه دریایمایی، کوه قاف نمایان می گردد، چهار ماه دیگر می رانند تا به یاجوج می رسند، بعد از پنج ماه کشتیرانی در کنار سرزمین یاجوج به خشکی می رسند. آنگاه پیر دریا شناس را با نامه ای به نزد طیهور بازمی گردانند. پس از شناسایی راهها در خشکی، آبتین و همراهانش با جامه بازرگانان از سقلاب و دریای ژرف می گذرند و به دریای گیلان می رسند و بعد از سه هفته دریایمایی در آمل فرود می آیند، و از ترس ضحاکیان در بیشه های آن شهر پنهان می گردند. آبتین در این بیشه ها از وجود مردی بنام سلکت که هواخواه

جمشیدیان است و در دژی استوار در کوه دماوند بسر می برد آگاه می گردد. سلکت کسی است که تا کنون ضحاک بر او و دژی دست نیافته است. در این زمان بار دیگر آبتین جمشید را در خواب می بیند و سپس کامداد وزیر آبتین، تعبیر خواب را، پیدا شدن شهریار از پشت آبتین اعلام می کند. فرارنگ از آبتین بار دار می گردد. و پس از نه ماه و یک روز پسری می زاید که:

ز رویش سرا پرده شد لاله رنگ ز فرش فروزان شده کوه و سنگ
از همان روز، دوزن تا مدت سه سال متفقاً فریدون را شیر می دهند. چون کودک چهار ساله می شود (کوش نامه، f.212 a) آبتین باز خوابی می بیند، ترسان از خواب می جهد و کامداد را احضار می کند و وی را از خواب خود آگاه می سازد. کامداد پس از بیان مقدماتی، در تعبیر خواب به آبتین توصیه می کند که فریدون را بجای امنی بیرون از بیشه بفرستد و به دست مرزبان خردمند و روشندل مهربانی بسپارد. کامداد در ضمن بطور پوشیده، به مرگ آبتین پس از بیرون بردن فریدون از بیشه نیز اشاره می کند.

از طرف دیگر سلکت که از ورود تنی چند بیگانه به جنگلهای آمل آگاه شده بوده است، به امید آن که شاید آنان از جمشیدیان باشند، کسی را از دژ به جنگل می فرستد. آبتین آن مرد را می بیند و از وی درباره سلکت پرسشهایی می کند، و سپس کامداد را برای کسب اطلاعات دقیق به جایگاه سلکت گسیل می دارد:

جهانجوی، دستور را پیش خواند	سخن هر چه بشنید، با او براند
بدو گفت با این ستمدیده مرد	همی خویشتن رنجه بایدت کرد
برو تا بنزدیک سلکت به کوه	مر او را ببین از میان گروه
نگه کن حصار و ببین جای او	یکی پرس از دانش و رای او
اگر مهربان است و یزدان پرست	خردمند و آهسته و داد دست
فرستم فریدون یل را برش	اگر دایگی را بود در خورش

(کوش نامه، f.213a)

با این مقدمه، کامداد با سلکت دیدار می کند، و بی آن که از آبتین و فریدون و مقصود خود بصراحت چیزی بر زبان آورد، به وی می گوید ما از ایرانیان هستیم که از بیم ضحاک بداندیش نمی توانیم در «آباد بوم» زندگی کنیم و نیز می افزاید که زینهار بی داریم که:

سر سروران است و پشت گوان امید بزرگان، گزند بدان
(کوش نامه، f.213b)

واگر تو و دستورت را به دانش بیازمایم و از عهده این آزمایش برآید، راز را بتمامی بر تو خواهم گشاد و آنگاه زینهارى را نیز به تو خواهیم سپرد.

سلکت به وى پاسخ مى دهد اگر امروز به پرسشهایت پاسخ شایسته دادم، فردا نوبت به دستور من مى رسد تا هر چه مى خواهی از وى پرسی.

به فرزانه ما تو فردا بگوی همه دانش و دین از او بازجوی

که فرتوت مردی است باریک رای زمانه در آورده او زیر پای

(کوش نامه، f.213b)

کامداد در آن روز پرسشهای بسیار از سلکت مى کند و وى از روى دانش به همه آنها پاسخهای درست مى دهد. روز بعد نوبت به آزمودن دستور سلکت، يعنى همان مرد فرتوت باریک رای مى رسد. این دستور خردمند مردى است بنام «برماین» (در این نسخه حرف «پ» بیشتر بمانند «ب» نوشته شده است):

چو از پرده بنمود رخسار هور	ستاره نهان گشت بی جنگ و شور
یکی انجمن کرد سلکت ز کوه	بزرگان ایران و دانش پژوه
فرستاد و دستور خود را بخواند	در آن مایه ور پیشگاهش نشاند
یکی پیر روشندل جان فزای	زمانه در آورده او را ز پای
رمیده ز تن توش و از مغز هوش	گذشته دو زانو ز بالای گوش
زمانه سرش کرده لرزان چو بید	تن از کام دور و روان از امید
فسرده دل و جای آتش چو یخ	شده هر دو زانو ستون زنج
چنین گفت سلکت در آن انجمن	که آمد یکی دانشی نزد من
سخن چند پرسید و پاسخ شنید	به پاسخ زما هیچ سستی ندید
همی خواهد اکنون که پرسد سخن	ز دستور ما اندر این انجمن
چو سالار کوه این سخن کرد یاد	همانکه در آمد ز در کامداد
بخمید و در پیش بردش نماز	همی آفرین کرد بروی دراز
سرافراز سلکت مرا او را بخواند	بپرسید و بنواخت و پیشش نشاند
چو برماین پاکدین را بدید	بنوی بر او آفرین گسترید
بدو گفت کای پاک فرزانه مرد	دل ما همی آرزوی تو کرد
بدان آمدم تا ببینم تو را	به جان و روان بر گزینم تو را
سخنها ز دانش بپرسم یکی	ز تو بهره یابم مگر اندکی
بدانم که امید ما شد تمام	رسیدیم از این نامداران به کام...

بدو گفت برماین ای مرد داد زدانش مرآینی شاخی به یاد(?)...
 بپرس آنچه خواهی و پاسخ شنو از این پیر فرتوت بر راه رو
 (کوش نامه، f.214 b, 214 a)

کامداد پی در پی پرسشهایی را مطرح می سازد و برماین دستور بی درنگ به آنها پاسخ می دهد. سرانجام چون کامداد از دانش سلکت و برماین مطمئن می گردد، در جلسه ای خصوصی حقیقت کار آبتین و فریدون را به سلکت آشکار می سازد و می افزاید که من از طرف آبتین برای آزمودن تو آمده بودم و اینک بدان که:

اگر بر فریدون کنی دایگی کند با تو خورشید همسایگی
 (کوش نامه، f.215 a)

سلکت شادمان از این که سرانجام به آرزوی خود رسیده است، کردگار را سپاس می گوید و از در به همراه کامداد با صد سوار بنزد آبتین به پیشه فرود می آید. آبتین سلکت را بنزد خود می برد و بر خوان زر می نشاند. خوالیگر خورشهایی از دراج و کبک نر بر خوان می نهد. چون نان خوردن پایان می رسد، بزمی می آریند و جام می می خواهند. سپس آبتین هدایای بسیار به سلکت می بخشد و آنگاه:

پرستنده را گفت کان شاخ گل بیاور که شادان کند جام مل
 شتابان بشد مرد خسرو پرست همی یافت دست فریدون به دست
 چو شیر قصب دور کرد از برش پدید آمد آن چهره فرتوخش
 زمین گشت روشن ز رخسار او زمان شادمان شد ز دیدار او
 به آهستگی دایه بازش نمود سر افراز سلکت نوازش نمود
 ببوسید آن روی چون نوبهار گرفته به مهر دل اندر کنار
 بخندید در روی او آبتین بدو گفت کای نامدار گزین
 درختی است این، بار او روشنی ز بُن بر کند بیخ آهرمنی
 هلاک ستمکاره ضحاک و کوش به دست وی آید، تو بشنو بهوش...
 تو این را بزنهار یزدان پاک بدار و بپرورش چون جان پاک
 بیاموزش آن چیز کاید بکار که باشد ستوده بر آن شهریار
 سواری و آرایش و داد و دین چنان کن که چون او نبیند زمین
 پس اندرز جمشید و صحف پدر به سلکت سپرد آن شه تاجور
 (کوش نامه، f.215 a)

آبتین، فریدون را بدرود می کند و بر جدایی او می گرید. سلکت، فریدون را به کوه

می برد و سه سال او را می پرورد و در هفت سالگی او را برای آموزش به دستور دانا می سپرد:

مر او را به دستور دانا سپرد	که در دانش او بود با دستبرد
نیشتن پیاموخت و خواندن نخست	همی هر زمان دانشی باز جست
به کوه اندر او را یکی تخت ساخت	بسی مرد دانا سوی کوه تاخت
یکی تخت پرمایه زرنگار	سراسر بدان گوهر شاهوار
بدان تخت شد مرد دانش پرست	نگاریده گردون از آن سان که هست
چنان کرد پیدا از آن ماه و مهر	که گفتی بزیر آمده ست از سپهر
پدید اندر او جای هر اختری	ز هر دانشی در گشاده دری
فریدون فرخ در آمد به تخت	همی دانشش آرزو کرد سخت
در آن تخت پیوسته کردی نگاه	بدانست از راز خورشید و ماه
ز کردار مریخ با مشتری	شد آگاه از رنج و از داوری
ز گردنده گردون چنان بر رسید	که گفتی که گردون خود او آفرید
به دانش چنان گشت کاندز زمان	نماندی بر او هیچ کاری نهان
شب تیره گون با بزرگان به دشت	بگفتی که از شب چه مایه گذشت

(کوش نامه، f.215 b)

در کوش نامه مطلب به اینجا که می رسد حداقل چند بیتی افتادگی دارد. ظاهراً در دنبال این تخی که فریدون پیوسته در آن نگاه می کرده است، از «طاقی» نیز سخن بمیان آمده است و احتمالاً مطالبی دیگر، که در نسخه منحصر بفرد کوش نامه مفقودست. و آنگاه راوی اصلی داستان، و با احتمال ضعیف سراینده کوش نامه، به روایت پرورش فریدون با شیر «گاو برمایه، یا: پرمایه» در کوه اشاره می کند و آن را سخنی عامیانه می خواند و به تفسیر و تأویل «شیر»، «گاو» و «برمایه» می پردازد. پس از آخرین بیتی که در چند سطر پیش آوردیم، دنباله مطلب در نسخه خطی کوش نامه بدین قرارست:

جهان دیده بگشاد راز از نهفت	که آن تخت و آن طاق دریست گفت
سخن رزم شد در میان گروه (؟)	به کار فریدون و آن گاو و کوه
چنین گفت هر کس ز مردان مرد	که از گاو برمایه او شیر خورد
سخن گرتو از عام خواهی شنود	ندانی شنودن بدان سان که بود
همی شیر، دانش نماید راز	همان گاه را گاو گویند باز

فریدون از آن گاه دانش گشاد
 دگر هر که را دانش آمد بدست
 به دانش چنان بُد فریدون گرد
 ز مردم به دانش فزون داشت دست
 چنین است گفتار این پهلوی
 که برهمن (اصل: برهمنه) آن را به دانش نهاد
 بگوید که بر گاه خسرو نشست
 که او مردمان را چو گاوان شمرد
 چنان شد که بر گاو و مردم نشست
 به دانش توان یافت گربشوی
 (کوش نامه، f.215 b)

از طرف دیگر در کوش نامه آمده است هنگامی که کوش پیلگوش در چین از رفتن آبتین و فرارنک از ماچین آگاه می گردد، نامه ای به ضحاک می فرستد. ضحاک با اطلاع از این موضوع، به هر مرز و بومی نامه می نویسد تا آبتین را بچنگ آورند. در این هنگام روزی آبتین با دسته ای از سپاهیان ضحاک رو برو می شود (چندین سال پس از آن که فریدون را به سلکت سپرده بوده است) و با آن که آبتین با مردانگی تمام با آنان می جنگد، ولی سرانجام خود و دو فرزندش کشته می شوند. سپاهیان ضحاک سر هر سه تن را از بدن جدا می سازند و به نزد ضحاک می برند و ضحاک مغز سر آنان را به مارانی که بر دوشش رویده بودند می خوراند. و این حادثه زمانی روی می دهد که فریدون بیست ساله شده بود و نزد سلکت بسر می برد و از ماجرای کشته شدن پدر بیخبر بود. فرارنک چون از کشته شدن شویش، آبتین، آگاه می گردد با تنی چند از ایرانیان محل زندگی خود را ترک می کند. در کوش نامه، پس از این وقایع، تنها به یکی دو حادثه زندگانی فریدون اشاره شده است که مربوط است به چیرگی وی بر ضحاک. نخست خبر این پیروزی بتوسط مأموران ضحاک به آگاهی کوش پیلگوش در چین می رسد، و پس از مدتی نیز فرستاده مادرشاه نو (فرارنک) به نزد طیهور می رسد با این پیام که فرزندم از کوه به جنگ دشمن شتافت و به یک زخم، ضحاک را به خاک افکند و دو دست و پایش را به آهن بیست و وی را زندانی ساخت و غلی بر گردنش نهاده است که تا جاودان کس آن را نتواند گشود. (کوش نامه، f.220 a)

ج - متونی که در آنها به حوادث دوران کودکی و جوانی فریدون

تقریباً اشاره ای نگردیده است

در کتابهای معتبری چون تاریخ طبری، مروج الذهب و معادن الجواهر، التنبیه

والاشراف مسعودی، تاریخ بلعمی، آثارالباقیه عن القرون الخالیه بیرونی، زین الاخبار گردیزی، گرشاسب نامه اسدی، مجمل التواریخ والقصص، و تاریخ طبرستان ابن اسفندیار با آن که کم و بیش از غلبه فریدون بر ضحاک و دریند کردن وی در کوه دماوند و حوادث دوران پادشاهی فریدون سخن بمیان آمده است، ولی درباره دوره کودکی و جوانی وی تقریباً چیزی نوشته نشده. طبری به این که فریدون چندمین نسل از جم بوده است، تولد او در دنباوند، تنها زیستن وی از ترس ضحاک، قیام کاوه و رفتن فریدون به نزد وی، غلبه بر ضحاک، و دریند کشیدن او باختصار سخن گفته است. (طبری، ترجمه پاینده، ص ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۴). مسعودی در مروج الذهب به اسارت ضحاک به دست فریدون و مقید ساختن وی در کوه دماوند اشاره کرده است (مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۶۴). بیرونی و گردیزی و اسدی تقریباً چیزی درباره این دوره زندگانی فریدون نگفته اند. مؤلف مجمل التواریخ بر اساس روایت کوش نامه نسب فریدون را با عبارتی مبهم بدین شرح نوشته است: «فریدون بن اتفیال بن همایون بن جمشید الملک، و مادرش فری رسک بود، دختر طهور ملک جزیره بسلامه چین (کذا؟) اندرونی.» و از کارهای فریدون جز این چیزی ذکر نکرده است که «ایزد تعالی افریدون را برانگیخت و کارها رفت تا ضحاک را بگرفت و چهل سال بسته بر هیونی، گرد عالم بگردانید، و بر آخربه کوه دماوند در چاهی ببستش استوار... (مجله التواریخ، ص ۲۷، ۴۱). ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان در این باره تنها به چند موضوع اشاره کرده است یکی آن که مادر فریدون و بستگانش در پایان کوه دنباوند مستقر گشتند و سپس از کوه به چراگاه منتقل شدند و فریدون چون هفت ساله شد بر گاو سوار می گردید و گریزی بشکل گاو برایش ساختند و با یارانش به اصفهان رفت و کاوه بدو پیوست. (تاریخ طبرستان، ص ۵۷ - ۵۸).

۲- نقش گاو در زندگانی فریدون و خاندانش

الف - کاربرد لفظ «گاو» در القاب پدران فریدون

طبری درباره لقب ده پشت پدران فریدون روایتی جالب توجه دارد. وی می نویسد: «به پندار پارسیان پدران افریدون تا ده پشت همه اثقیان نام داشتند. از آن رو که از ضحاک بر فرزندان خویش بیمناک بودند و روایت بود که یکیشان بر ضحاک چیره شود و انتقام جم را بگیرد. و اینان به لقبها ممتاز و شناخته بودند. یکی را اثقیان صاحب گاو قرمز گفتند و اثقیان صاحب گاو ابلق و صاحب گاو چنان و چنان. و فریدون پسر اثقیان

پرگاو بود بمعنی صاحب گاو بسیار، پسر اثقیان نیک گاو یعنی صاحب گاو ان خوب، پسر اثقیان سیر گاو، یعنی صاحب گاو ان چاق و درشت، پسر اثقیان پور گاو [در متن عربی: بور گاو] یعنی صاحب گاو ان به رنگ گورخر، پسر اثقیان اخشین گاو یعنی صاحب گاو ان زرد، پسر اثقیان سیاه گاو یعنی صاحب گاو ان سیاه، پسر اثقیان سپید گاو [در متن عربی: اسبید گاو] یعنی صاحب گاو ان سپید، پسر اثقیان کبر گاو یعنی صاحب گاو ان خاکستری، پسر اثقیان رمین گاو [در متن عربی: ابن اثقیان رمین] یعنی صاحب همه جور گله و همه رنگ گاو، پسر اثقیان بنفروسن پسر جم شاد (طبری، ترجمه پاینده ج ۱/ ص ۱۵۳، متن عربی، ج ۱/ ص ۲۲۷).

بطوری که ملاحظه می شود براساس این روایت که حد اکثر در اواخر قرن سوم هجری و در زمان نگارش تاریخ طبری - و احتمالاً در طبرستان - زنده بوده است، هریک از پدران فریدون لقبی داشته اند مختوم به کلمه «گاو».

بیرونی نیز در آثار الباقیه عن القرون الخالیه، همین روایت طبری را بصورتی آشفته و ناقص آورده است: «أفریدون بن اثقیان کاو بن اثقیان نیکاو بن اثقیان بن شهر کاو بن اثقیان اخنبکاو بن اثقیان اسبید کاو بن اثقیان دیزه کاو بن اثقیان نیکاو بن نفروش بن جم الملك.» (ص ۱۰۲) و حمداله مستوفی نیز در تاریخ گزیده روایتی شبیه روایت طبری و بیرونی بدین شرح دارد: «در میانه جمشید و فریدون هفت تن فاصله بوده اند که همه را گاو لقب بوده مثل: گاو زرد و گاو سفید و گاو سرخ و گاو ابلق.» (به نقل از فرهنگ آندراج، ذیل: گاو فریدون).

ب - گاو دایه فریدون

در صفحات پیش گفتیم که در ضمن حوادث دوران کودکی فریدون در شاهنامه از گاوی سخن به میان آمده که وی را بمدت سه سال شیر داده است. این گاو که از جهات گوناگون استثنائی بوده است در ادب فارسی شهرت بسیار دارد و بدین جهت نامش تقریباً در تمام کتابهای لغت فارسی ثبت گردیده است. سالها پیش از زادن این گاو تولدش بتوسط موبدی بخرد، و در تعبیر خواب ضحاک، اعلام گردیده بوده است. در هنگام تولدش بخردان و ستاره شناسان و موبدان حاضر بوده اند. مادر فریدون نیز، لابد به الهام غیبی، از وجود چنین گاوی آگاه بوده است و بدین سبب چون شویش به دست روزبانان ضحاک کشته می شود، فرزند را به مرغزاری می برد که این گاو در آنجا بوده است و نگهبان مرغزار می پذیرد که از شیر آن گاو نغز کودک وی را پیرورد. از طرف

دیگر ضحاک که پس از تعبیر خواب هولناکش پیوسته در صدد بوده است به فریدون و این گاو دست بیابد و آنها را بکشد، تقریباً در زمانی که فریدون سه سال از شیر آن گاو تغذیه کرده بوده است، از جایگاه گاو و فریدون آگاه می گردد و بقصد کشتن آنها بسوی مرغزار حرکت می کند، ولی مادر فریدون، فرزندش را پیش از رسیدن ضحاک بدان محل، از نگهبان مرغزار می گیرد و وی را در البرز کوه هندوستان به مردی دینی می سپرد. ضحاک چون به مرغزار می رسد گاو فریدون را با دیگر چهارپایان آن مرغزار می کشد و مرغزار را ویران می سازد. صفت مهم این گاو، زیبایی شگفت انگیز اوست که فردوسی چند بار بدان اشاره کرده است:

همان گاو کش نام برمایه بود ز گاوآن ورا برترین پایه بود
ز مادر جدا شد چو طاووس نر به هر سوی برتازه رنگی دگر

۱۲۱-۱۲۰/۴۱/۱

یکی گاو دیدم چو خرم بهار سربای او پر ز رنگ و نگار..
ز بهشتیان آن گاو طاووس رنگ بر افراختی چون دلاور نهنگ

۱۷۷-۱۷۴/۴۳/۱

همان گاو برمایه کم دایه بود ز بیکر تنش همچو پیرایه بود

۳۷۹/۵۴/۱

پس از دوران کودکی فریدون دوبار دیگر ذکر این گاو در شاهنامه تجدید می شود. یکی هنگامی است که فریدون در شانزده سالگی از البرز کوه به نزد مادر می آید و سرگذشت خود را از مادر می پرسد، و مادر در ضمن مطالب مختلف به پرورش او با شیر آن گاو طاووس رنگ و نیز کشته شدن گاو به دست ضحاک اشاره می کند (۱۷۳/۴۳/۱ - ۱۸۰)، و دیگر در آنجا که فریدون علیه ضحاک قیام کرده است و در غیبت ضحاک به کاخ وی وارد می شود و با شهرناز و ارنواز، از کشته شدن گاو برمایه به دست ضحاک با تأثر سخن می گوید:

ز خون چنان بی زبان چارپای چه آمد بر آن مرد ناپاک رای!

۳۸۰/۵۴/۱

نکته گفتمی دیگر درباره این گاو آن است که موبدی که خواب ضحاک را تعبیر کرده، در سبب دشمنی فریدون با ضحاک و خطاب به او می گوید چون تو پدر فریدون و گاو برمایه، دایه اش، را خواهی کشت، فریدون به انتقام کشته شدن آنها گرزۀ گاوری

برسرت خواهد کوفت و ترا دربند خواهد کشید. در یکی از روایات، مخارج از شاهنامه، نیز آمده است که فریدون ضحاک را به انتقام کشته شدن همین گاو کشته است. داستان این گاو به این تفصیل، تنها در شاهنامه آمده است و در روایات دیگر چنان که دیدیم به این مطلب فقط اشاره ای شده است. نام این گاو در شاهنامه فردوسی «برمایه» است که از آن با صفات «نغز» (۱۳۵/۴۱/۱ و ۱۳۷) و «گرانمایه» (۱۸۰/۴۴/۱) نیز یاد شده است. ولی در مخارج از شاهنامه فقط یک بار در کوش نامه «گاو برمایه» یا «گاو پرمایه» آمده است (که از گاو برمایه او شیر خورد). اما چنان که قبلاً دیدیم در سه تک بیت از فرالاوی، دقیقی، و شمس فخری و نیز در لغت فرس اسدی و عزراخبار ملوک الفرس نام گاو فریدون: برمایون، پرمایون، یا بزمایون آمده، و در برخی از روایتها هم مطلقاً نامی برای این گاو ذکر نگردیده است.

ج - گریزی بسان سر گاو میش

گریز گران فریدون نیز در شاهنامه از اهمیتی خاص و استثنائی برخوردارست و چنین می نماید که در حماسه ملی ما اهمیت این گریز حتی از گریز سیصد منی سام (۱۰۵۴/۱۸۷/۱) نیز بیشتر بوده است زیرا پیش از آن که فریدون دیده به جهان بگشاید، از این گریز سخن گفته شده است، چنان که دیدیم هنگامی که ضحاک خواب هولناک خود را برای موبدان گفت و تعبیر آن را از ایشان پرسید، یکی از موبدان از جوانی سخن بمیان آورد که «به چنگ اندرون گریزه گاو سان» دارد (۴۷/۳۷/۱) و چون بنزد ضحاک برسد «زدی برسرش گریزه گاورنگ» (۴۸/۳۷/۱). موبد در تعبیر خواب به ضحاک گفته است که آن جوان، فریدون است که «زند برسرت گریزه گاوری» (۱۰۳/۴۰/۱). سالها بر این خواب می گذرد، فریدون زاده می شود و دوران کودکی و جوانی را می گذراند، کاهوه آهنگر بر ضد ضحاک قیام می کند و به فریدون می پیوندد. فریدون پنهانی خود را برای نبرد با ضحاک آماده می سازد. در این هنگام وی دو برادر خود، کیانوش و برمایه یا پرمایه (۲۸۰/۴۹/۱) را از تصمیم خود آگاه می سازد و برای آغاز کار از آنان می خواهد تا نخست آهنگران چیره دست را به نزد وی بیاورند تا برای او گریزی گران بسازند. آنچه درباره ساختن این گریز در شاهنامه آمده نیز در خور توجه است زیرا در شاهنامه کمتر به موردی برمی خوریم که شاه یا پهلوانی طرح ساختن سلاح خود را جزء به جزء به صنعتگران داده و درباره کیفیت آن سخن گفته باشد. فریدون به برادرانش می گوید:

یکی گرز سازند مارا گران	بیسارید داننده آهنگران
به بازار آهنگران تافتند	چو بگشاد لب هردو بشتافتند
بسوی فریدون نهادند روی	از آن پیشه هر کس که بُد نامجوی
وز آن گرز پیکر بدیشان نمود	جهانجوی پرگار بگرفت زود
همیدون بسان سر گاو میش	نگاری نگارید بر خاک پیش
چو شد ساخته کار گرز گران	بدان دست بردند آهنگران
فروزان بکردار خورشید برز	به پیش جهانجوی بردند گرز

۲۸۹-۲۸۳/۴۹/۱

و بدین ترتیب گری گران (۲۸۳/۴۹/۱، ۳۵۴و۳۵۲/۵۲/۱، ۳۶۱/۵۳/۱) بسان سر گاو میش برای فریدون ساخته می شود که بعداً فریدون بهنگام جنگ با ضحاک همین گرز را بر سر وی می کوبد. از این گرز چند بار دیگر در داستان فریدون در شاهنامه با وصفهای گرز گاو پیکر (۳۵۹/۵۳/۱، ۲۵۶/۷۶/۱)، گرز گاوچهر (۳۸۲/۵۴/۱)، گرز گاو سار (۴۳۵/۵۷/۱)، و گرز گاو سر (۴۸۳/۵۹/۱) یاد شده است. البته در شاهنامه فردوسی، پس از داستان ضحاک و فریدون، نیز بارها ترکیبات: گرز گاو پیکر، گرز گاوچهر، گرز گاورنگ، گرز گاوروی، گرز گاو سار، گرز گاو سر، و گرز گاو میش بکار رفته است که با گرز فریدون که بدان اشاره کردیم ارتباطی ندارد.

در متون دیگر نیز از گرز فریدون یاد شده است. طبری نوشته است «بیشتر جنگ وی با گرز بود و سر گرز وی چون سر گاو [متن عربی: رأس الثور] بود» (طبری، ترجمه پاینده، ۱۵۴/۱)، یا «افریدون کله او [ضحاک] را به گری پیچیده سر [متن عربی: ملتوی الرأس] بکوفت.» (همان کتاب، ۱۳۸/۱) ثعالبی هم در غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم از این گرز با نام «کاوسار» یاد کرده است: «و امرهم بصنعة العمود المعروف بکرز کاوسار الذی وجد ذکره فی الاخبار و معناه بالفارسیة العمود الذی فی رأسه صورة ثور» (عزراخبار ملوک...، ص ۳۴). بنداری در ترجمه عربی شاهنامه به گرز آهنین فریدون که بصورت گاو بوده و بر طبق نقشه و طرح او ساخته شده بوده اشاره کرده است (ترجمه بنداری، ص ۳۴، ۳۵). در تاریخ طبرستان ساختن گرز به کسانی نسبت داده شده است که به فریدون پیوسته بودند. «قوم اومیدواره کوه و انبوه کوه قارن بدو پیوستند و برای او گری بصورت گاو ساخته...» (تاریخ طبرستان، ص ۵۷ - ۵۸). ولی در گرشاسب نامه فقط به این موضوع اشاره شده است که فریدون با گرز کبی یا گرز گران سر

ضحاک را کوفت (گرشاسب نامه، ص ۳۲۹ - ۳۳۰).

شهرت گرز گاوسار فریدون از متون حماسی و تاریخی به دیگر آثار منظوم فارسی نیز رسیده و از جمله خاقانی دوبار از آن نام برده است:

آب گرز گاوسارش باد کورا عرشیان آتش ضحاک سوز و ازدها خور ساختند

دیوان خاقانی، ص ۱۱۳

شب مگر کاندود خواهد بام گیتی را به قبر کز بنات النعش هشتش نردبان انگيخته

دربره مریخ گرز گاو افریدون به دست وز مجرّه شب درفش کاویان انگيخته

دیوان خاقانی، ص ۳۹۴

د- گاوسواری فریدون

ابن اسفندیار مؤلف تاریخ طبرستان که کتابش را بسال ۶۱۳ نوشته است، در باب دوم این کتاب «ابتدای بنیاد طبرستان و بنای عمارت شهرهای وی»، چنان که قبلاً گفتیم اشاراتی به زندگانی فریدون کرده است که یک مورد آن منحصر بفرد می نماید و آن گاوسواری فریدون است و بعید نیست که روایت او در این باب از روایات شفاهی رایج در محل سرچشمه گرفته باشد. ابن اسفندیار می نویسد «چون ضحاک تازی جمشید را پاره پاره کرد، آل جمشید از سایه خورشید نفور و مهجور شدند... مادر افریدون با متعلقان دیگر به پایان کوه دناوند آمدند. پس از آن که فریدون زاده شد، بسبب آن که کوهستان غیر قابل کشت بود، ایشان به منطقه ای که دارای چراخورد و ساکنانش از «نتاج و باج گاو» زندگی می کردند نقل مکان نمودند. پس از آن که دوران شیرخوارگی فریدون سپری گردید و هفت ساله شد، فریدون مهار دربینی گاو می کرد و بجای اسب، بر پشت آنها می نشست. این است عبارات ابن اسفندیار: «چون طفل از حد رضاع به فطام رسید و هفت عام براو گذشت، خطام دربینی گاو می کرد و مرکب خود می ساخت. چنان بود که گویی از عکس افلاک بر روی خاک آفتابی دیگر از نور طلوع می کند. چون همراهی شد، جوانان آن جنیبات برای دفع نکبات پناه به جلادت و شهامت او می کردند و هر روز او بر گاو نشسته با ایشان به شکار و دیگر کار می رفتی...» (تاریخ طبرستان، ص ۵۷ - ۵۸). مؤلف فرهنگ آندراج نیز در ذیل «برمایون و برمایه» و «گاوسواری» به گاوسواری فریدون اشاره کرده، با این تفاوت که نوشته است فریدون بر «برمایون» که به شیر آن درمازندران پرورش یافته بود، سواری می گشت.

هـ - گاوی در خانه جم !

براساس یک روایت که طبری و مؤلف غرر اخبار ملوک الفرس به آن اشاره کرده‌اند، فریدون پس از پیروزی بر ضحاک، او را می‌کشد. در روایت طبری پیش از کشته شدن ضحاک، در گفتگوی فریدون با او، به گاوی اشاره شده که در خانه جمشید بوده است، ولی در حوادث دوران پادشاهی جمشید، تا آنجا که نگارنده این سطور آگاه است، به وجود گاوی در خانه او اشاره‌ای نگردیده، طبری در این باب نوشته است: «... و چون بر ضحاک دست یافت، ضحاک بدو گفت: «مرا به انتقام جدت، جم مکش.» و افریدون گفت: «سخت بالا گرفته‌ای و خویشتن را بزرگ پنداشته‌ای که چنین طمع می‌داری» و بدو یادآوری کرد که جدش بزرگتر از آن بود که همسنگ ضحاک باشد و گفت که او را در مقابل گاوی که در خانه جدش بوده است می‌کشد.» (طبری، ترجمه پاینده، ج ۱ / ص ۱۵۴). این مطلب را نشأت در ترجمه خود با این عبارت بیان کرده است: «که من تو را چون گاوی که در خانه جدم ذبح می‌شد می‌کشم» (تاریخ الرسل والملوک، ترجمه نشأت، ص ۴۷). ولی در غرر اخبار ملوک الفرس که به همین گفتگوی ضحاک و فریدون اشاره گردیده است، فریدون در پاسخ ضحاک گفته است که تو را بسبب کشتن گاو برمایون می‌کشم: «وفی بعض الروایات انه قتله وقال له الضحاک انما تقتلنی بجدک جم فقال له افریدون انک اذا لعظیم الشأن ولکنی اقلک بفقره کاو برمایون» (غرر اخبار ملوک...، ص ۳۴).

۳- پیشنهادی درباره کلمه «برمایه» در

شاهنامه فردوسی

دیدیم که فردوسی در داستان کودکی فریدون لفظ «برمایه» را در پنج بیت بکار برده است. در یکی از این پنج بیت نام گاو فریدون «برمایه» ذکر شده است:

همان گاو کش نام برمایه بود ز گاو ان ورا برترین پایه بود

۱۲۰/۴۱/۱

ولی در چهار بیت دیگر لفظ «برمایه» پس از کلمه «گاو» بدین صورت آمده است:

یکی گاو برمایه خواهد بُدن جهانجوی را دایه خواهد بدن

۱۰۷/۴۰/۱

کجا نامور گاو برمایه بود • که رخشنده بر تنش پیرایه بود
۱۳۲/۴۱/۱

بیامد پر از کینه چون پیل مست مر آن گاو برمایه را کرد پست
۱۵۵/۴۲/۱

همان گاو برمایه کم دایه بود ز پیکر تنش همچو پیرایه بود
۳۷۹/۵۴/۱

اما در شعر فرالاوی، دقیقی، شمس فخری و نیز در لغت فرس اسدی و غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم چنان که در صفحات پیش گذشت از این گاو با نام «برمایون»، «برمایون»، و «بزمایون» یاد شده است و صاحب غرر اخبار ملوک به شیوه فردوسی در چهار بیت اخیر شاهنامه، ترکیب «کاو برمایون» را در کتاب خود بکار برده است: «...ولکنی اقلک . بفقره کاو برمایون...» (ص ۳۴-۳۵).

آنچه در این بخش مورد بررسی قرار می گیرد آن است که فردوسی لفظ «برمایه» را در ابیات فوق الذکر با چه ضبطی و با چه تلفظی و به چه معنایی بکار برده است و نیز وی از نظر دستوری، این کلمه را «اسم خاص» می دانسته است یا چیزی دیگر.

پیش از آن که بررسی خود را در این باب آغاز کنیم، نخست ضبط نام گاو فریدون را در فرهنگهای فارسی از نظر می گذرانیم. آنچه در فرهنگها آمده بترتیب تاریخ تألیف عبارت است از:

لغت فرس اسدی (تألیف بین ۴۵۸ تا ۴۶۵ ق.) نسخه خطی ۷۳۳ ق.: برمایون، یا پرمایون. نسخه های خطی ۷۶۶ ق و ۸۷۷ ق: پرمایون. نسخه خطی ۱۳۰۵ ق.: پرمایون (شاهد، شعر دقیقی: مهرگان آمد جشن ملک افردونا...)، پرمایه (شاهد، شعر فردوسی: یکی گاو پرمایه خواهد بُدن...)

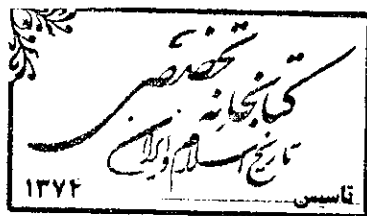
فرهنگ قوّاس (تألیف اواخر قرن ۷ و اوایل قرن ۸ ق.): ندارد.

معیار جمالی (تألیف ۷۴۵ ق.) به نقل از فرهنگ جهانگیری: برمایون. (به نظر محمد دبیرسیاقی، مؤلف کتاب لغت «معیار جمالی» کارش کلاً متکی بر لغت فرس اسدی است (لغت فرس، ص ۴ مقدمه).

صاح الفرس (تألیف قرن ۸ ق.): برمایون.

فرهنگ مجموعه الفرس (تألیف احتمالاً قرن ۸ ق.): برمایون.

مدارالافاضل (تألیف ۱۰۰۱ ق.): برمایون، برمایه، پرمایه، مایون.



فرهنگ جهانگیری (تألیف ۱۰۱۷ ق.): برمایون، برمایه، مایون، و مایه.
برهان قاطع (تألیف ۱۰۶۲ ق.): برمایون، برمانون، برمایون، برمایه، برمایه، مایون، و مایه.

فرهنگ رشیدی (تألیف ۱۰۷۷ ق.): برمایون، برمایه. (با ذکر این مطلب که بعضی آن را به بای فارسی دانند)، و مایون.

فرهنگ سروری (تألیف قرن ۱۱ هجری): برمایون، مایون، مایه.
فرهنگ آندراج (تألیف ۱۳۰۶ ق.): برمایون، برمایون و برمایه و مایون. با اظهار نظر مؤلف که بعضی [برمایه را] به بای فارسی دانند و فقیر آن را بهتر داند و به ضم خواند و به معنی آن واضح شود یعنی پرمایه که شیر بسیار داشته و می داده والله اعلم.
فرهنگ انجمن آرای ناصری (تألیف نیمه دوم قرن ۱۳ ق.): بنقل از فرهنگ نظام: برمایه، مبدل پرمایه (بمعنی پرشیر).

فرهنگ ولف (تألیف ۱۹۳۶ م.): برمایه با ذکر پنج بیت شاهنامه که در آن لفظ «برمایه» آمده است. ولف بیت «یکی گاو برمایه خواهد بُد...» را در ذیل «پرمایه» نیز داده است.

فرهنگ نظام (تألیف ۱۳۴۶ - ۱۳۵۸ ق.): برمایون، برمایون و برمایه. (با تذکر این مطلب که «مؤلف فرهنگ ناصری لفظ مذکور را با ضم باء مبدل پرمایه (بمعنی پرشیر) صحیح دانسته. گویا عقیده مؤلف مذکور این بوده که در زمان فریدون در فارسی امروز ما حرف می زدند و همان الفاظ و اصطلاحات ما را استعمال می کردند در حالتی که زبان آن زمان چیز دیگر بوده.»)

فرهنگ نفیسی - فرنودسار (تألیف ۱۳۱۷ - ۱۳۲۴ ش.): برمایون، برمایون، برمایه، برمایه، مایون، و مایه.

فرهنگ شاهنامه (تألیف ۱۳۲۰ ش.): پرمایه.

فرهنگ فارسی معین (تألیف ۱۳۴۲ - ۱۳۴۵ ش.): پیرمایون، و پیرمایه.
دایرة المعارف فارسی (تألیف ۱۳۴۵ ش.): برمایون، و برمایه. بعلاوه در این کتاب دو ضبط: پیرمایون و پیرمایه به دو ضبط پیشین ارجاع گردیده است (حرف «م» دایرة المعارف چاپ نشده است).

واژه نامک (تألیف حدود ۱۳۵۵ ش.): نام این گاو ظاهراً بدین سبب ذکر نشده است که مؤلف بطور کلی از ذکر نامها در واژه نامک خودداری کرده است: «نامهای خاص را نیاورده ام. چون برای هر خواننده شاهنامه بخوبی روشن است که رستم

کیست...» (مقدمه واژه نامک).

لغت نامه دهخدا (تألیف ۱۳۲۵ - ۱۳۵۸ ش.): برمایون، بَرمایون، بَرمانون، پَرمایون، بَرمایه، پَرمایه، پَرمایه، پَرمایه، مایون، و مایه. در ضمن دهخدا در ذیل «برمایه» بفتح یا بکسر اول و بمعنی گاوی که فریدون را شیرداد، سه بیت از شاهنامه: «همان گاو کش نام برمایه بود...»، «یکی گاو برمایه خواهد بدن...»، و «کجا نامور گاو برمایه بود» را بعنوان شاهد آورده است، و هم او نیز در ذیل «پَرمایه» با نقل یکی از این سه بیت «یکی گاو پَرمایه خواهد بدن...» اظهار نظر کرده است که «بیت اخیرا اسدی در لغت نامه آورده و گفته است نام گاو فریدون است، لکن پَرمایه در این بیت نام نیست و بمعنی لغوی کلمه مرکب است یعنی صاحب مایه بسیار.»

وی بار دیگر در ذیل «پَرمایه» و نقل معنی آن از لغت فرس «گاو فریدون بود (لغت فرس اسدی)» یکی دیگر از بیستهای سه گانه فوق الذکر: «یکی گاو کش نام پَرمایه بود...» را آورده و درباره معنی آن خواننده را به آنچه در ذیل «یکی گاو پَرمایه خواهد بدن...» نوشته ارجاع داده است.

فرهنگ تاریخی زبان فارسی (تألیف ۱۳۵۷ ش.): برمایون، و برمایه. (فقط بخش اول: «آ-ب» چاپ شده است).

از طرف دیگر، با توجه به طرز کاربرد این لفظ در متون پیش از اسلام مسلم می گردد که فرالاوی و دقیقی و مؤلف غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، و شمس فخری برخلاف فردوسی صورتی نزدیک به ضبط باستانی این کلمه را بکار برده اند. در این باب رأی خالقی مطلق صائب است که نوشته: «صورت درست نام این گاو در بیرون از شاهنامه مثلاً در شعر فرالاوی و دقیقی... و در لغت فرس اسدی و نیز در غرر السیر ثعالبی... برمایون Barmāyūn است، برابر با صورت اوستایی Barə māyaona که درباره گاو نربکار رفته است (Yašt 17, 55; K. Geldner, Zeitschr. für vergl. Sprachf. 24/1879. p. 147). همچنین در دینکرد، کتاب نهم (ed. Madan, P. 814, 815; West, P.T. IV., p. 218, 220) این نام به شکل Barmāyūn (gušn ī) و به معنی گاو (نر) آمده است، ولی در بندهشن بزرگ (ed. Anklesaria 35, 10) Barmāyūn نام برادر فریدون است که در شاهنامه (یکم، ص ۶۵، بیت ۲۵۶) آن نیز بصورت برمایه Barmāya (و در برخی دستنویسها پرمایه Purmāya) آمده است که نشان می دهد که یا میان نام برادر فریدون و نام این گاو ارتباطی است و یا این دو نام در

همان مأخذ پهلوی در هم آمیخته اند. در هر حال در شاهنامه برمایه بجای برمایون بخاطر ضرورت وزن بوجود آمده است...» (انسیکلوپدی ایرانیکا). وی در جای دیگر نیز درباره همین لفظ اظهار نظر کرده است که: «...در پهلوی، این برادر فریدون و گاوی که فریدون را دایه بود هم نامند،... همچنان که در شاهنامه نیز هر دو برمایه نام دارند، ولی همان گونه که یاد شد در چاپهای شاهنامه به نادرست این نام را (چه در مورد برادر فریدون و چه در مورد گاو دایه) به برمایه برگردانیده اند» (بیست نکته در ابیات شاهنامه). به این مطالب این موضوع را نیز باید بیفزاییم که در روایت کوش نامه چنان که قبلاً اشاره گردید نام دستور دانشمند سلکت «برماین» است که ظاهراً هموتر بیت فریدون را از هفت سالگی بعد بعهد گرفته. چنان که ملاحظه می شود ضبط این کلمه نیز به «برمایون» (نام برادر یا گاو فریدون) نزدیک است.

با پذیرفتن همه این مطالب، پرسشی را که در آغاز این بخش مطرح ساختیم هنوز به قوت خود باقی است. دوست است که نام گاو در متون اوستایی و پهلوی، و نیز در شعر فرالای، دقیقی، شمس فخری و در ضبط لغت فرس، و غرر اخبار ملوک الفرس بصورت «برمایون» است، و نیز درست است که لفظ «برمایون» در بحر متقارب شاهنامه نمی گنجد و فردوسی بضرورت بایستی آن را بصورتی تغییر می داده است که «برمایه» بهترین راه حل آن بشمار می رود. ولی آیا فردوسی از همه این سوابق آگاه بوده است؟ (گرچه بنظر می رسد که مأخذ وی در داستان فریدون با مأخذ مؤلف غرر اخبار ملوک الفرس، و دقیقی نبایست مختلف باشد) و آیا او «برمایه» را در هر پنج بیتی که در صدر این بخش آوردیم بعنوان «اسم خاص» بکار برده است؟

فردوسی بی تردید در بیت:

همان گاو کش نام برمایه بود ز گاو و را برترین پایه بود
لفظ «برمایه» را چنان که قبلاً گفتیم بعنوان «اسم خاص» بکار برده است، گرچه در مورد ضبط آن، که آیا با بای فارسی (برمایه) است یا بای تازی (برمایه)، و نیز در مورد تلفظ آن که به ضم یا فتح اول است جای سؤال همچنان باقی است.

ولی در چهار بیت دیگر:

یکی گاو برمایه خواهد بُدن	جهانجوی را دایه خواهد بُدن
کجا نامور گاو برمایه بود	که رخشنده برتنش پیرایه بود
بیامد پر از کینه چون پیل مست	مر آن گاو برمایه را کرد پست

همان گاو برمایه کم دایه بود ز پیکر تنش همچو پیرایه بود علاوه بر سؤالی که در مورد ضبط و تلفظ کلمه «برمایه» در بیت نخستین مطرح کردیم، این نکته نیز باید روشن گردد که آیا فردوسی کلمه مورد بحث را در چهار بیت اخیر «اسم خاص» می دانسته است یا نه، و اگر در نظر وی «برمایه» اسم خاص بوده است، آنگاه کاربرد لفظ «یکی» را در بیت «یکی گاو برمایه خواهد بدن...» نیز باید توجیه کرد.

برای آن که حد اقل به بخشی از پرسش نخستین (ضبط «برمایه» با بای فارسی یا بای تازی) پاسخ داده شود، در درجه اول لازم است که ضبط کلمه «برمایه» را در نسخه های خطی کهن شاهنامه از نظر بگذرانیم. در پانزده نسخه خطی کهن و معتبر شاهنامه، ضبط این لفظ در چهار بیت از پنج بیت مورد بحث، بشرح زیرست*:

همان گاو کش نام برمایه* بود ز گاو ان ورا برترین پایه بود
 ه: ف، ل، س، لن، ق، ق، و، س: ۲: برمایه؛ پ، آ، ل، ب، ل: ۳: پرمایه؛ لی:
 همان گاو برمایه کش دایه؛ لن ۲ همان گاو کش پرازمایه.

یکی گاو برمایه* خواهد بدن جهانجوی را دایه خواهد بدن
 ه: ف: برمایه؛ ل: برمایه؛ س، لن، ق، ق، و، س: ۲: برمایه؛ پ، و، آ، ل، ب، ل: ۳، لن: ۲: پرمایه.

کجا نامور گاو برمایه* بود که رخشنده بر تنش پیرایه بود
 ه: ف: برمایه؛ ل، س، لن، ق، ق، و، س: ۲: برمایه؛ پ، و، آ، ل، ب، ل: ۳، لن: ۲: پرمایه.

همان گاو برمایه* کم دایه بود ز پیکر تنش همچو پیرایه بود
 ه: ف: برمایه؛ ل، س، ق، ق، و، س: ۲: برمایه؛ لن: برمایه؛ پ، و، آ، ب، ل: ۳، لن: ۲: پرمایه.

نتیجه ای که از این بررسی بدست می آید آن است که این کلمه در پانزده نسخه خطی شاهنامه با توجه به تاریخ کتابت آنها، بصورت های زیرین کتابت شده است:

در نسخه ف، اقدم نسخ (مورخ ۶۱۴): برمایه ۳ بار، برمایه ۱ بار.
 در نسخه های ل (مورخ ۶۷۵)، س (مورخ ۷۳۱)، لن (مورخ ۷۳۳)، ق (مورخ ۷۴۱)،
 ق ۲ (مورخ ۷۹۶)، لی (مورخ ۸۴۰)، س ۲ (مورخ ۹۰۳): برمایه ۲۲ بار، برمایه (حرف اول بی نقطه) ۲ بار.

•• با سپاسگزاری از استاد گرامی آقای جلال خالقی مطلق که این اطلاعات را برای این جانب فرستاده اند.

در نسخه های ل^۳ (مورخ ۸۴۱)، پ (مورخ ۸۴۴)، و (مورخ ۸۴۸)، لن^۲ (مورخ ۸۴۹)، آ (مورخ ۸۵۲)، ل^۲ (مورخ ۸۹۱)، ب (مورخ ۸۹۴): پرمایه ۲۵ بار، پرمایه ۳ بار. درباره مشخصات کامل این نسخه ها رک. «معرفی و ارزیابی برخی از دستنویسهای شاهنامه».

بعلاوه چنان که ذکر شد کهنترین نسخه خطی موجود شاهنامه، یعنی نسخه ف (فلورانس)، سه بار این کلمه را با بای تازی ولی با نشانه پیش (ضمه) ضبط کرده است که با احتمال قوی کاتب نسخه آن را «پرمایه» می خوانده است نه «برمایه». گرچه بنا بر قول خالقی مطلق، به اعراب گذاری کاتب نسخه ف در تمام موارد نمی توان اعتماد کرد (ایران نامه، سال ۴، شماره ۱، ص ۳۲).

از طرف دیگر بدیهی است در تمام مواردی که این کلمه در نسخه های خطی مذکور با بای فارسی «پرمایه» ضبط شده است، بی تردید کاتبان این نسخه ها، آن را با بای تازی «برمایه» تلفظ نمی کرده اند. در حالی که در برخی ویا در اکثر ویا در تمام مواردی که نسخه نویسان، کلمه مورد بحث را در این نسخه ها با بای تازی «برمایه» نوشته اند، محتمل است که آن را با بای فارسی «پرمایه» می خوانده اند. زیرا چنان که می دانیم در بسیاری از نسخه های خطی از قرن پنجم تا دهم و یازدهم هجری، ضبط «ب» و «پ» یکسان و با یک نقطه بوده است. (رک. مجله دانشکده ادبیات مشهد: «رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری»، سال ۳، ص ۱۵۹-۲۰۶، و نیز «تحول رسم الخط فارسی از قرن هشتم تا قرن سیزدهم هجری» سال ۴، ص ۱۳۵-۱۶۲).

از سوی دیگر با آن که نسخه های قدیمی شاهنامه اطلاعاتی، ولو مبهم، درباره ضبط کلمه مورد بحث، و به شرحی که گذشت، در اختیار ما قرار می دهند، ولی در مورد چگونگی تلفظ این کلمه بجز نسخه ف، از بقیه نسخه ها چیزی معلوم نمی گردد.

در اینجا باید بیفزاییم آنچه را تا کنون درباره ضبط «برمایه» در نسخه های کهن شاهنامه گزارش وار گفته ایم چیزی را ثابت نمی کند و بخصوص نمی خواهیم با تکیه بر اقدم نسخ یا اصح نسخ و یا اکثر نسخ در این باب ضبطی را بر ضبط دیگر ترجیح بدهیم، ولی یقیناً ذکر این اطلاعات برای صاحب نظران و نکته بینان خالی از فایده نیست.

و اما برای پاسخ دادن به بخش اول پرسش دوم که فردوسی کلمه مورد بحث ما را در آن پنج بیت از نظر دستوری «اسم» و «اسم خاص» می دانسته است یا نوعی دیگر از انواع کلمات، بار دیگر لازم است کاربرد این لفظ (برمایه یا پرمایه) را در ابیات مذکور از

نظر بگذرانیم:

همانطوری که قبلاً گفته ایم در بیت «همان گاو کش نام برمایه بود...» بی تردید فردوسی این کلمه را «اسم خاص» می دانسته است. ولی در چهاربیت دیگر موضوع قابل تأمل و بحث است. چه در یک بیت آمده است: «یکی گاوبرمایه خواهد بُدن...» و در بیت دیگر «کجا نامور گاوبرمایه بود...» و در بیت سوم «مرآن گاوبرمایه را کرد پست...» و در بیت آخر «همان گاوبرمایه کیم دایه بود...». در این چهار مصرع، یا «گاو» را به کلمه بعد از آن اضافه می کنیم و یا آن که حرف آخر آن را ساکن می خوانیم، که صورت اول، یعنی «گاوبرمایه» صحیحتر می نماید. اگر «برمایه» اسم خاص باشد، «گاو» را باید از نظر دستوری «اسم عام» و «اسم جنس» بدانیم که در این صورت می شود «اضافه توضیحی» که از آن با نامهای «اضافه تسمیه» و «اضافه بیانی» یا «اضافه تبیینی» نیز یاد کرده اند و مثالهایی چون: روز جمعه، ماه رمضان، فصل بهار، ملک هندوستان، شهر مصر، جزیره سراندیب، شهر اصفهان، شهر تهران، شهر مشهد، شهر غزنین، مسجد آدینه در کتابهای دستور زبان فارسی برای آن یاد شده است (اضافه، ص ۱۰۴، ۱۲۲-۱۲۳، ۱۲۷، و...). ولی نگارنده این سطور بخاطر ندارد که در متون نظم و نثر کهن فارسی، ترکیبی اضافی از این نوع، یعنی مرکب از اسم عام یا اسم جنس یکی از جانداران و «اسم خاص» آنها، بکار رفته باشد، چنان که امروز نیز در زبان اهل قلم و زبان محاوره کاربرد چنین ترکیب اضافی متداول نیست. برای بررسی این موضوع بهترست نخست با مراجعه به «فرهنگ ولف» سراغ شاهنامه فردوسی برویم.

فردوسی با آن که نام چند اسب را در شاهنامه ذکر کرده است مانند: «رخش» اسب رستم (بیش از ۱۸۰ بار)، «بهزاد» اسب سیاوش و گشتاسب (حداقل ۱۲ بار)، و «شباهنگ» اسب بیژن (یک بار)، هرگز نام این سه اسب را در ترکیباتی چون: اسب رخس، اسب بهزاد (مقصود اضافه ملکی نیست)، و اسب شباهنگ - نظیر «گاوبرمایه» - بکار نبرده است. فردوسی این سه کلمه را بعنوان «اسم خاص» به همان صورتی در شعر آورده است که ما نیز امروز اسمهای خاص را در نوشته ها و گفتگوی روزانه خود بکار می بریم. طرز استعمال او بدین قرار است:

سوی رخس رخشان بیامد دمان چو آتش بجوشید رخس آن زمان

۳۱۴/۳۳۶/۲

از آن سو خروشی بر آورد رخس و ز این سوی اسب یل تاجبخش

۲۸۵۳/۱۶۵۷/۶

به بهزاد بنمود زین و لگام بدان تا برآیدش از آن کار کام

۷۳۱-۷۳۰/۷۲۲/۳

فرنگیس چون روی بهزاد دید شد از آب دیده رُخش ناپدید

۷۵۹/۷۲۳/۳

هم اندر زمان بیژن آمد دمان بسیچیده رزم با ترجمان
به پشت شباهنگ بر بسته تنگ چو جنگی پلنگی گرازان به جنگ

۷۵۱-۷۵۰/۱۱۷۹/۵

وی «شبرنگ» (در حدود ۲۴ بار)، «شبدیز» (در حدود ۸ بار)، «گلگون»، و «گلرنگ»
(هریک چهار پنج بار) را نیز درباره اسب بکار برده است.

درباره «شبرنگ» همانطوری که محمد معین تصریح کرده است برخلاف گمان
برخی از فرهنگ نویسان، «شبرنگ» اسم خاص و نام اسب سیاوش نیست، بلکه صفت
است و فردوسی آن را بمعنی سیاه رنگ بکار برده است (برهان قاطع، حاشیه: شبرنگ).
مثالهای زیرین این نکته را تأیید می کنند:

بسدادش بدو شاه بهزاد را سیه جوشن و خود پولاد را

پسر شاه کشته میان را بیست سیه رنگ بهزاد را برنشست

خرامید تا در میان سپاه نشسته بر آن خوب رنگ سیاه

۶۸۹-۶۸۷/۱۵۳۵/۶

فردوسی درباره همین «بهزاد»، در ابیات دیگر بجای «سیه رنگ بهزاد»، چندین بار
«اسب سیاه» و «شبرنگ» و «شبرنگ بهزاد» (صفت پیش از موصوف) را نیز بکار برده
است:

ز ره خواهم از تو گراسپ سیاه پرستار یا ریدک همچو ماه...

۱۰۵۵/۷۴۰/۳

بگفت این و بر پشت شبرنگ شد به چهره بسان شباهنگ شد

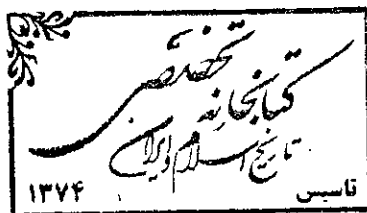
۱۰۸۰/۷۴۲/۲

مه دیگر چو شبرنگ بهزاد را که دریابد او روز تگ باد را

۱۰۶۰-۱۰۵۵/۷۴۰/۳

بیاورد شبرنگ بهزاد را که دریافتی روز کین باد را

۲۳۴۴/۶۵۳/۳



و بدیهی است هنگامی که فردوسی در دوبیت زیرین هم که ترکیب «اسب شبرنگ» را آورده است، «شبرنگ» را صفت و بمعنی سیاه رنگ دانسته نه اسم خاص:

نشست از بر اسب شبرنگ شاه بیامد بگردید گرد سپاه

۱۱۸/۱۳۲۹/۵

بیامد بپوشید خفتان جنگ کشیدند بر اسب شبرنگ تنگ

۱۵۹۹/۱۵۸۹/۶

و اما درباره «شبدیز» نیز تقریباً آنچه را که درباره «شبرنگ» در شاهنامه فردوسی گفتیم صادق است. در فرهنگ فارسی معین می خوانیم که «شبدیز» بمعنی شبرنگ و سیاه فام است، از طرف دیگر در شاهنامه در دوران پادشاهی منوچهر، نوذر، لهراسب، بهرام گور، و خسرو پرویز لفظ «شبدیز» برای اسبهای مختلف آمده و همه جا بعنوان «صفت» بکار رفته است نه «اسم خاص». و از جمله در سه بیتی که در حوادث دوران منوچهر، بهرام گور و خسرو پرویز از «اسب شبدیز» یاد شده است:

من ورستم و اسب شبدیز و تیغ نیارد به منا سایه گستر دمیغ

۱۷۹۵/۲۲۹/۱

من و اسب شبدیز و شمشیر تیز نگیرم فریب و ندانم گریز

۵۶۴/۲۱۴۸/۸

کجات اسب شبدیز زرین رکیب که زیر تواند ریدی ناشکیب

۳۹۱/۲۹۳۱/۹

البته در این سخنی نیست که «شبدیز» همچنان که در کتابهای لغت و از جمله در فرهنگ فارسی معین آمده نام اسب خسرو پرویز نیز نبوده است با این توضیح که آن اسب را باز بمناسبت سیاهی رنگ «شبدیز» می گفته اند. ولی گمان بنده آن است که فردوسی در بیت اخیر (کجات اسب شبدیز زرین رکیب...) که مربوط به شیون و زاری بار بدست بر مرگ خسرو پرویز، «شبدیز» را بعنوان صفت بکار برده است، نه بدان سان که نظامی و دیگران آن را بصورت «اسم خاص» و نام اسب خسرو پرویز آورده اند.

کلمه «گلگون» که در شاهنامه در داستان بیژن و منیژه، دوازده رخ، پادشاهی گشتاسب، و بهرام گور آمده، ظاهراً رنگ اسب را بیان می کند نظیر شبرنگ و شبدیز در همین کتاب مانند:

بیارید گلگون لهراسپی نهید از برش زین گشتاسپی

۶۰۳/۱۵۳۰/۶

همی تاخت گلگون بر آواز چنگ سوی خان بازارگان بیدرنگ

۹۴۴/۲۱۶۹/۷

همانطوری که لفظ «گلرنگ» نیز در شاهنامه یک بار برای اسب فریدون آمده است و حداقل چهار بار مترادف با «رخش»، اسب رستم، با توجه به رنگ این اسب:

ببینی که در جنگ من چون شوم که با بور گلرنگ در خون شوم

۶۹/۲۸۵/۱

به زین اندر آورد گلرنگ را سرش تیز شد کینه و جنگ را

۱۳۰/۲۸۹/۱

بر آمد چو باد دمان از برش بشد تیز گلرنگ زیر اندرش...

۱۲۵/۲۸۹/۱

ذکر این مطلب نیز شاید مفید باشد که «رخش» نام اسب رستم نیز در لغت «رنگ سرخ و سفید درهم آمیخته باشد و بعضی گویند رنگی است میان سیاه و بور» (برهان قاطع). یا رنگی مرکب از «رنگ قرمز و زرد تخم مرغ و سفیدی و گلنهای بسیار کوچک میان زرد و قرمز» ست (حاشیه برهان قاطع، بنقل از تعلیقات نوروزنامه). فردوسی نیز در بیتهای زیرین رنگ رخس را ذکر کرده است:

سیه چشم و بور ابرش و گاو دم سیه خایه و تند و پولاد سم

تنش پرنگار از کران تا کران چو برگ گل سرخ بر زعفران...

همی رخس خوانیم و بور ابرش است بخوبی چو آب و به تگ آتش است...

بیازید چنگال گردی بزور بیفشرد یک دست بر پشت بور...

۱۲۱-۹۹/۲۸۸/۱

با توجه به آنچه در مورد «شبرنگ»، «شبدیز»، «گلگون»، و «گلرنگ» در شاهنامه گفتیم معلوم می گردد که کاربرد «اسب شبرنگ» و «اسب شبدیز» -مجموعاً چهار پنج بار در تمام شاهنامه- به هیچ وجه نظیر چهار بار استعمال «گاو برمایه» در داستان ضحاک (سه بار در ۴۹ بیت از بیت ۱۰۷ تا ۱۵۵، و یک بار در بیت ۳۷۹) نیست، چه شبرنگ و شبدیز در ابیات معدود مذکور، صفت است نه اسم خاص.

اما کاربرد «شبرنگ» و «شبدیز» در شعر دیگر شاعران چنان که قبلاً اشاره کردیم با شاهنامه تفاوت دارد. منوچهری، هم «شبرنگ» و هم «شبدیز» را بعنوان اسم خاص و در ردیف نام دیگر اسبان آورده است و محمد دبیر سیاقی مصحح دیوان منوچهری در هر دو مورد آن را نام اسب خسروپرویز دانسته است:

اعوجی کردار و دلدل قامت و شبدیز نعل رخس فرمان و براق اندام و شیرنگ اهتزاز

دیوان منوچهری، ص ۴۲

رخش با اولاغرو شبدیز با او کندرو ورد با او راجل و یحوموم با او اژکهن

همان کتاب، ص ۷۶

نظامی نیز در خسرو و شیرین در موارد متعدد «شبدیز» را صریحاً بعنوان «اسم خاص» و نام اسب خسرو پرویز آورده است. وی در این کتاب ابیاتی نیز در وصف «شبدیز» اسب خسرو پرویز، سروده که هم به سیاهی رنگ آن با کلمه «شبرنگ» تصریح کرده است و هم به این که نام اسب خسرو پرویز «شبدیز» بوده است:

دوم چون مرکبت را پی بریدند وز آن بر خاطرت گردی ندیدند

به شبرنگی رسی شبدیز نامش که صرصر در نیابد گرد گامش

خسرو و شیرین نظامی، ص ۴۷

بر آخر بسته دارد رهنوردی کز او در تگ نیابد (نیند) باد گردی...

نهاده نام آن شبرنگ، شبدیز بر او عاشق تر از مرغ شباو یز...

نه شیرین تر از شیرین خلیق دیدم نه چون شبدیز شبرنگی شنیدم

همان کتاب، ص ۵۳-۵۴

بحکم آن که این شبرنگ شبدیز به گاه بویه بس تندست و بس تیز

همان کتاب، ص ۷۳

ترکیب «شبرنگ شبدیز» در این بیت نظامی، ترکیب «شبرنگ بهزاد» را در شاهنامه فریاد می آورد که قبلاً از آن سخن گفته ایم، که در هر دو مورد «شبرنگ» بمعنی سیاه رنگ است و از نظر دستوری «صفت». نظامی نیز با آن که ۳۴ بار لفظ «شبدیز» را در خسرو و شیرین بعنوان اسم خاص و نام اسب خسرو پرویز بکار برده، هرگز ترکیب «اسب شبدیز» (نظیر: گاو برمایه) را در شعر خود نیاورده همچنان که منوچهری هم در دو بیتی که نقل کردیم چنین ترکیب اضافی را بکار نبرده است.

بجز کلمات فارسی که بعنوان اسم خاص و نام بعضی از اسبها و یا بطور کلی کلماتی که برای اسب بکار رفته است و باختصار به آن اشاره کردیم، چند کلمه غیر فارسی نیز بعنوان اسم خاص برای بعضی از چهارپایان در شعر و نثر فارسی آمده است مانند: براق، (نام ستوری کوچکتر از استر و بزرگتر از خر که پیامبر اسلام در شب معراج بر آن سوار شد)، دلدل، و دلدل شهباء (نام ماده استر پیامبر)، یحوموم (نام اسب پیامبر)، و یعفور (نام خر پیامبر). در مثالهای معدودی که از کاربرد این کلمات در آثار منظوم و منثور

فارسی (رک. لغت نامه‌ی دهخدا) آمده است نیز ترکیبی مانند «گاو برمایه» بچشم نمی‌خورد (یعنی مثالی مانند: اسب یحوم، خریعفور یا حمار یعفور).

بحث خود را درباره‌ی نحوه‌ی کاربرد اسم خاص چهارپایان در زبان فارسی با طرز استعمال نام گاو فریدون در روایتی که ضبط آن بصورت «برمایون» آمده است پایان می‌رسانیم. در صفحات پیش دیدیم که فرالاوی، دقیقی، و شمس فخری در سه بیت این لفظ را بعنوان نام گاو فریدون آورده‌اند. باردیگر آن ابیات را از نظر می‌گذرانیم:

ماده گاو ان پاده اش هریک شاه پرور بود چو برمایون

فرالاوی

مهرگان آمد جشن ملک افریدونا آن کجا گاونکو بودش برمایونا

دقیقی

تورستمی و فریدون و بارگیر تورا ز احترام بخوانند رخس و برمایون

شمس فخری

بطوری که ملاحظه می‌شود شاعرانی که لفظ «برمایون» را بعنوان اسم خاص و نام گاو فریدون آورده‌اند در هیچ یک از این سه بیت، ترکیب اضافی «گاو برمایون» -نظیر: گاو برمایه- را بکار نبرده‌اند، ایشان نیز همه جا بر طبق قواعد زبان فارسی اسم خاص را بتنهایی آورده‌اند همچنان که دیگر شاعران نیز رخس، بهزاد، شباهنگ و امثال آن را در شعر خود بکار برده‌اند، در حالی که دیدیم فردوسی لفظ «برمایه» را که نوشته‌اند نام گاو فریدون است، در چهار بیت بصورت «گاو برمایه» آورده است.

در اینجا ذکر این موضوع نیز سودمند می‌نماید که فردوسی لفظ «پُرمایه» را بیش از ۱۲۰ بار و به چند معنی در شاهنامه آورده که از آن جمله است:

ز پرمایه اسبان زرین ستام

۷۷۰/۴۳۱/۲

ز اسبان پرمایه وز گوهران

۱۸۵/۱۱۵۱/۵

شتر خواست پرمایه ده کاروان

۱۵۶/۲۰۳۷/۷

سواران و اسبان پرمایه‌اند

۱۰۵۳/۲۶۲۵/۸

یکی اسب برمایه تاوان دهم مبادا که بروی سپاسی نهم

۱۸۵۰/۲۲۱۹/۷

آوردن تمام شواهد از شاهنامه در این باب نه ضروری است و نه صفحات محدود این مقاله اجازه می دهد، ولی برای آن که به وسعت استعمال این کلمه در زبان فردوسی بیشتر آشنا شویم چند مثال دیگر را بطور نمونه ذکر می کنیم: دیبای پُرمایه (۲۶۸/۴۸/۱)، پُرمایه جام (۶۱۷/۹۵/۱)، پُرمایه ده (۱۴۶/۲۲۹۶/۸)، کاخ پُرمایه (۱۰۶/۱۹۲۶/۷)، پُرمایه انگشتی (۸۵۸/۱۷۶/۱)، تاج پُرمایه (۱۵۲۰/۲۱۲/۱)، تخت پُرمایه (۷۵۰/۴۷۹/۲)، شاه پُرمایه (۴۶۵/۵۴۸/۳)، پُرمایه افراسیاب (۷۵۷/۵۶۴/۳)، فرزند پُرمایه (۱۳۱۵/۷۵۶/۳)، بزرگان پُرمایه (۲۲۰۰/۱۳۸۴/۵)، پُرمایه بازارگان (۶۱۳/۲۱۵۱/۷)، دهقان پُرمایه (۸۰۲/۲۱۶۱/۷)، آرزوهای پُرمایه (۱۲۹/۶۸/۱)، چو دیدند پُرمایگان روی شاه (۲۵۸/۷۶/۱)، به پُرمایگان بدره و تاج داد (۱۷۸/۳۹۰/۲)، به زابلستان چند پُرمایه بود (۱۶۶/۹۷۰/۴)، دو پُرمایه بیدار دل پهلوان (۵۹/۱۱۴۴/۵)، بیاورد آزاد تن دایه ای یکی پاک و پر شرم و پُرمایه ای (۱۳/۱۷۵۹/۶)، برآورد پُرمایه ده شارسان (۱۹۲۲/۱۹۱۸/۷)، به پُرمایه برپاسانی کنم (۳۲/۲۵۶۸/۸)، سخنگوی و پُرمایه آزادگان (۳۱۲/۲۹۲۶/۹) و غیره.

توجه به کثرت کاربرد کلمه «پُرمایه» در شاهنامه بعنوان «صفت» برای اشخاص، چهارپایان، از جمله اسب و شتر، اشیاء و امثال آن، برای نتیجه گیری از موضوعی که مطرح ساخته ایم بیفایده نیست.

و اینک می رسیم به بخش دوم پرسش دوم که درباره ساختمان دستوری عبارت «یکی گاو برمایه» مطرح کردیم. گفتیم اگر «برمایه» را «اسم خاص» و نام گاوی بدانیم که فریدون را دایه بوده است، کاربرد لفظ «یکی» - بعنوان یکی از نشانه های نکره ساختن اسم - پیش از «گاو برمایه» عجیب و حتی با توجه به طرز استعمال فردوسی و دیگر شاعران و نویسندگان بزرگ زبان فارسی نادرست نیز می نماید. فردوسی در ابیاتی که رخس، بهزاد، و شباهنگ را بعنوان اسم خاص و نام اسب آورده، چنان که قبلاً گفتیم ترکیب: اسب رخس، اسب بهزاد، اسب شباهنگ را بکار نبرده است تا چه رسد به عباراتی مانند: یکی اسب رخس، یکی اسب بهزاد، و یکی اسب شباهنگ. فردوسی و دیگر استادان نظم و نثر فارسی لفظ «یکی» را عموماً یا پیش از «اسم عام» بکار برده اند، یا پیش از اسم عام و صفت، و یا پیش از صفت جانشین اسم و نه پیش از اسم

خاص. به شواهد زیرین از شاهنامه توجه بفرمایید:

یکی تخت پُرمایه اندر میان زده پیش او اختر کاویان

۷۵۰/۴۷۹/۲

یکی کاخ پُرمایه او را بساخت از آن سر شبانی سرش برفراخت

۱۰۶/۱۹۲۶/۷

یکی اسب پُرمایه تاوان دهم مبادا که بروی سپاسی نهم

۱۸۵۰/۲۲۱۹/۷

یکی تخت پُرمایه از عاج و ساج زیروزه مهد و ز بیجاده تاج

۱۶۹۹/۸۶۹/۳

[یکی تخت پُرمایه کرده بپای بر او برنشسته جهان کدخدای

۲۶/۱/زیرنویس

یکی گنج پُرمایه تر بر گزید بدین ماهرخ داد شنگل کلید

۲۱۹۵/۲۲۳۸/۷

یکی مهد پُرمایه از عود تبر بر او بافته زر و چندی گهر

۳۷۴/۱۸۲۸/۷

آیا این مثالها و بویژه ترکیب «یکی اسب پُرمایه» از نظر ساختمان دستوری به «یکی گاو برمایه» مورد بحث ما بسیار شبیه نیست؟

اینک آنچه را که در صفحات پیش درباره «گاو برمایه» گفته ایم بار دیگر با اختصار از نظر می گذرانیم:

• در این موضوع تردید نیست که نام گاو مورد بحث ما در حکایت کودکی فریدون در متون اوستایی و پهلوی «برمایون» و در بعضی از متنهای فارسی و عربی دوره اسلامی نیز «برمایون» و «پرمایون» و... است.

• از طرف دیگر این حقیقت را نیز نباید از نظر دور داشت که فردوسی بطور کلی شاهنامه را بر اساس روایات شفاهی که پیش از وی به زبان فارسی دری به قید کتابت درآمده بوده است بنظم کشیده نه با تکیه به متون پهلوی، و بدیهی است که در نقل این گونه روایات از نسلی به نسل دیگر تغییرات مختلفی بوجود می آید که آنها را از صورت اصلشان دور می سازد. بعنوان مثال:

«اسفندیار» که در شاهنامه و دیگر متون فارسی و عربی با همین ضبط - مختوم به

«سار» - آمده، در پهلوی Spandyât و در اوستایی Spento-dâto است. (فرهنگ فارسی معین) که تبدیل «ات» یا «اد» به «ار» قابل توجیه نیست. طبری استثناء نام اسفندیار بن فرخ زاد، برادر رستم را در حوادث سال ۲۲ هجری با ضبط «اسفندیاز» آورده است. (طبری، متن عربی، ص ۲۶۵۰، ۲۶۶۰، ۱۶۶۱)

«برمایون» در اوستایی و پهلوی بمعنی گاونرست، ولی «برمایون» در متون پس از اسلام بعنوان گاو ماده و گاو دایه فریدون معرفی شده است و اگر «برمایه» را صورت دگرگون شده «برمایون» بدانیم، در شاهنامه «برمایه» بیشتر بمعنی گاو ماده آمده است. در شاهنامه درباره نام همین گاو (اگر برمایه را نام خاص بدانیم) نیز تناقض آشکاری بچشم می خورد. در چهار مورد «برمایه» نام گاو ماده و دایه فریدون است (۱۰۷/۴۰/۱، ۱۳۵-۱۳۱/۴۱/۱، ۱۵۵-۱۵۴/۴۲/۱، ۳۷۹/۵۴/۱) و در یک مورد (۱۲۱-۱۲۰/۴۱/۱) نام گاوی که از آن گاو ماده زاده شده است. همچنان که یک جا گاوی که از مادر زاده می شود چون طاووس نرست و هر مویش به رنگی (۱۲۱-۱۲۰/۴۱/۱) و در سه مورد دیگر (۱۳۵-۱۳۱/۴۱/۱، ۳۷۹/۵۴/۱، ۲۷۵/۱۷۴/۴۳/۱) این گاو ماده است که طاووس رنگ و سراپایش پر از رنگ و نگار است.

• اگر «برمایه» را در شاهنامه نام گاو بدانیم، معلوم نیست چرا در متون دیگری که تحت تأثیر شاهنامه یا روایت اصلی شاهنامه بوده اند نام گاوا را ذکر نکرده اند، از جمله بنداری در ترجمه شاهنامه فردوسی به عربی، با آن که در این داستان زیبایی گاو فریدون را یاد کرده حتی یک بار هم از نام گاو ذکری بمیان نیاورده است. در حالی که بنداری بیست و دوبار «رخش» نام اسب رستم و یک بار نیز شبداز (: شبدین) را در ترجمه خود ذکر کرده است. و چنین است حبیب السیر و روضه الصفا که در آن دو هم نام گاو فریدون ذکر نگردیده است.

• فردوسی و دیگر شاعران و نویسندگان فارسی زبان اسم عام یا اسم جنس چهار پایان را به اسم خاص آنها اضافه نکرده و ترکیباتی نظیر «اسب رخس» بکار نبرده اند تا این طرز استعمال خود قرینه ای باشد بر صحت کاربرد «گاو برمایه».

• اگر فردوسی «برمایه» را اسم خاص گاو می دانسته است، که البته در یک مورد به این موضوع تصریح کرده است (برمایه یا پرمایه) چه ضرورت داشته است که چهار بار دیگر بگوید «گاو برمایه» در حالی که با توجه به موارد مشابه درباره نام اسپان مختلف در شاهنامه و متون دیگر بایست می گفت «برمایه» یا «گاو».

• کاربرد «یکی» از نشانه های نکره ساختن اسم، پیش از اسم خاص یا ترکیب اضافی مرکب اسم جنس چهارپا و نام خاص چهارپا نظیر «یکی اسب رخس» در شاهنامه و متون دیگر سابقه ندارد.

• در مورد اسم خاص چند اسب در شاهنامه و متون دیگر بجزیکی دو مورد نظیر بهزاد (اسب سیاوش)، نام اسب عموماً از رنگ او اقتباس شده است مانند «رخس» برای اسب رستم در شاهنامه، «شبدیز» برای اسب خسرو پرویز در خسرو و شیرین نظامی، و «شبدیز» و «شبرنگ» در شعر منوچهری، در حقیقت «صفت» بعنوان «اسم خاص» بکار رفته است.

• کهنترین نسخه خطی موجود شاهنامه (نسخه ف مورخ ۶۱۴) کلمه «برمایه» را سه بار از چهاربار با بای تازی و با حرکت ضمه (برمایه) ثبت کرده که با تلفظ «برمایون» سازگار نیست.

• در بقیه نسخه های قدیمی شاهنامه نیز هرجا کلمه مورد بحث بصورت «برمایه» با بای تازی نوشته شده است با توجه به رسم الخط رایج در قرون پیشین بسیار محتمل است که آن را «برمایه» می خوانده اند.

• دیدیم که فردوسی لفظ «برمایه» را بعنوان «صفت» برای اشخاص، چهارپایان و اشیاء بصورت بسیار گسترده ای بکار برده است.

• مراجعه به فرهنگهایی که ضبطهای گوناگون «برمایون» و «برمایه» و غیره در آنها آمده است نیز می تواند ما را تا حدی راهنمایی کند.

در لغت فرس اسدی که در نیمه قرن پنجم هجری تألیف شده، مؤلف با آن که نام هیچ یک از اسبها نظیر: رخس، بهزاد، شباهنک و یا معنی کلمات شبرنگ، شبدیز، گلگون، و گلرنگ را که در شاهنامه مذکورست ذکر نکرده، لفظ «برمایون» را با ذکر معنی و شاهی از دقتی آورده است. با قبول این موضوع که نسخه های خطی لغت فرس اختلافهای بسیار با هم دارد، ولی از آنچه درباره عدم ذکر نام اسبها از یک طرف، و نیز ذکر لفظ «برمایون» از طرف دیگر گفتیم معلوم می شود که مؤلف کتاب لفظ «برمایون» را برای خوانندگان فرهنگش نا آشنا می دانسته است و ناچار آن را در کتاب خود آورده است. آیا اگر اسدی طوسی که حد اکثر حدود نیم قرنی پس از فردوسی کتاب خود را تألیف کرده است، در داستان فریدون و گاو دایه او، کلمه مورد بحث ما را «برمایه» با بای تازی قراءت می کرد و آن را نام گاو فریدون می دانست، «برمایه» را نیز بمانند «برمایون» با ذکر معنی و شاهی از شعر فردوسی نمی آورد؟ زیرا وی حد اقل هفتاد و

هشت بیت از شاهنامه فردوسی را بعنوان شاهد لغات مذکور در فرهنگ خود آورده است ولی چنان که گفتیم او «برمایه» را در کتاب خود نیاورده است. در نسخه خطی بسیار جدید لغت فرس مکتوب بسال ۱۳۰۵ ق. چنان که دیدیم این کلمه بشکل «پُرمایه» بعنوان اسم خاص و نام گاو فریدون ذکر شده است.

در چند فرهنگ دیگر نیز که در قرن ۷ و ۸ هجری تألیف شده است نام گاو فریدون تنها با ضبط «برمایون» آمده است و آنچه در این باب درباره لغت فرس اسدی گفتیم در باره این فرهنگها نیز صادق است.

اما در فرهنگهایی که از آغاز قرن یازدهم تا نیمه قرن چهاردهم هجری در شبه قاره هند تألیف گردیده است، علاوه بر دو ضبط: برمایون، و پرمایون در نسخه های خطی قدیمی لغت فرس اسدی، ضبطهای دیگر: بزمانون، بزمایون، برمایه، بزَرمایه، پُرمایه، مایون، و مایه نیز بمعنی نام گاو دایه فریدون آمده است. شاهی که همه این لغت نویسان برای «برمایه» آورده اند منحصرأ از شاهنامه فردوسی است و از ابیاتی که ما تا کنون چند بار آنها را ذکر کرده ایم. در بین ایشان تنها مؤلف فرهنگ آندراج (تألیف ۱۳۰۶ ق.) اظهار نظر کرده که بهتر است «برمایه» را «پُرمایه» بخوانیم یعنی «پرمایه که شیر بسیار داشته و می داده» و بدین ترتیب معلوم می شود که وی «پُرمایه» را در «گاو پرمایه» صفت نیز می دانسته است.

در فرهنگ انجمن آرای ناصری (تألیف نیمه دوم قرن ۱۳ ق.) که در ایران و پیش از فرهنگ آندراج تألیف شده، مؤلف، لفظ «بُرمایه» را مبدل «پرمایه» (بمعنی پرشیر) و در نتیجه آن را صفت دانسته است، و چنان که دیدیم مؤلف فرهنگ نظام که کتاب خود را در حدود پنجاه سال پیش در هند نوشته، این رأی را بشدت رد کرده است.

دسته آخر فرهنگهایی است که در پنجاه سال اخیر در آلمان و ایران، کم و بیش با توجه به اصول علمی فرهنگ نویسی تألیف شده. در این فرهنگها کلمه مورد بحث با ضبطهای: برمایون، بزَرمایون، پرمایون، پُرمایه، بزَرمایه، پُرمایه، پرمایه، پُرمایه (و گاهی با ذکر ضبط اوستایی و پهلوی کلمه)، مایون، و مایه منحصرأ بمعنی نام گاو فریدون آمده است. باستثنای دهخدا که در بیت (یکی گاو برمایه خواهد بُدن...) تصریح کرده است «برمایه» در این بیت نام گاو فریدون نیست، و این کلمه در این بیت «پُرمایه» است بمعنی صاحب مایه بسیار. یعنی دهخدا لا اقل در مورد یک بیت از پنج بیت فردوسی، رأی مؤلفان فرهنگ انجمن آرای ناصری و فرهنگ آندراج را تأیید کرده است.

«همه این فرهنگها برای «برمایون» شاهد از فرالاوی، دقیقی، و شمس فخری، و برای «برمایه» شاهد از شاهنامه فردوسی آورده اند، در حالی که برای ضبطهای دیگر و از جمله «مایون» و «مایه» مطلقاً شاهدی نیاورده و به ذکر این که «مایون: نام گاوی است که فریدون را شیر داده، و آن را برمایه و برمایون نیز گویند. مایه: ... بمعنی مایون است که مرقوم شد.» (فرهنگ جهانگیری) بسنده کرده اند، در حالی که فی المثل مؤلف همین فرهنگ جهانگیری در ذیل «برمایون» بیتی از دقیقی، و در ذیل «برمایه» دو بیت از فردوسی را بعنوان شاهد آورده است. از طرف دیگر وجود دو کلمه «مایون» و «مایه» هر دو بمعنی «برمایون» و «برمایه» در فرهنگهای شبه قاره هند که بعداً به بعضی از فرهنگهای فارسی پنجاه سال اخیر نیز راه یافته، این نظر را تأیید می کند که ممکن است کسی یا کسانی در آن خطه پهناور «بر» را در دو کلمه «برمایون» و «برمایه»، «بر» حرف اضافه پنداشته و «مایون» و «مایه» را کلمه اصلی تصور کرده باشند. و چنان که می دانیم کسانی چون دهخدا، سعید نفیسی، و محمد معین اشتباهات لغات نویسان غیر ایرانی را در هند و آسیای صغیر با ذکر مثالهای متعدد برشمرده اند (مقدمه برهان قاطع، بقلم محمد معین، ص ۴۷؛ در همین مقدمه: علی اکبر دهخدا، فرهنگ شعوری). با توجه به این اصل بعید نیست که چنین لغت نویسانی که اهل زبان نبوده اند، ولی «زبان پارسی دیرگاهی زبان رسمی درباری یا زبان ادبی مملکت آنان بوده» است، بی توجه به رسم الخط فارسی که در بسیاری از موارد «ب» و «پ» به یک شکل و با یک نقطه نوشته می شده، چون کلمه «برمایه» را بابای تازی در شاهنامه دیده اند تصور کرده باشند فردوسی و عموم فارسی زبانان آن را بابای تازی تلفظ می کرده اند، و چون از طرف دیگر با کلمه «برمایون» بمعنی گاو دایه فریدون در شعر دیگران نیز آشنا بوده اند، محتملاً اصل هر دو کلمه را هم یکی پنداشته باشند.

نگارنده این سطور برای این گونه قراءتهای نادرست برخی از کلمات پارسی در شبه قاره هند شاهدی دارد. در شهر لاهور مسجد بزرگی است بنام مسجد پادشاهی. بر کتیبه این مسجد این نام با رسم الخط قدیمی فارسی (کتابت پ بشکل ب) و بصورت «مسجد بادشاهی» در روی کاشی و بخط جلی نوشته شده است. ولی امروز اهل محل و آشنایان به زبان فارسی در آن خطه، نام این مسجد را براساس صورت مکتوب آن «مسجد بادشاهی» تلفظ می کنند نه «مسجد پادشاهی».

با توجه به مطالبی که تاکنون گفته ایم، آیا نمی توان پذیرفت همچنان که مأخذ روایت کودکی فریدون در شاهنامه فردوسی با روایت کوش نامه کاملاً متفاوت بوده

است، روایت فردوسی درباره گاو دایه فریدون نیز با روایت فرالاولی و دقیقی و شمس فخری کاملاً تطبیق نمی کرده است؟ در روایات این سه تن، نام گاو فریدون «برمایون» ذکر شده بوده است، ولی در روایت فردوسی این گاو استثنائی، بی ذکر نام، فقط به فراوانی شیر توصیف شده بوده و بدین جهت فردوسی لفظ «پُرمایه» را در چهار مورد بعنوان صفت گاو بکار برده است، و در بیتی هم که آن را بعنوان اسم خاص و نام گاو آورده (همان گاو کش نام پرمایه بود...) با توجه به صفت پرمایگی گاو فریدون، صفت «پرمایه» را بجای اسم خاص و نام آن گاو آورده باشد، همانطوری که در مورد نام برخی از اسبها نیز در شاهنامه و دیگر متون به همین ترتیب عمل شده است. اگر به روایت کوش نامه توجه کنیم می بینیم که براساس آن روایت نیز دو دایه بمدت سه سال مشترکاً فریدون را شیر می داده اند. پس در این روایت هم با آن که پرورش فریدون با شیر گاو نیست، باز موضوع زیادی شیر مطرح است همچنان که در شاهنامه هم فریدون سه سال از شیر گاو مورد بحث تغذیه کرده است. در نتیجه آیا نمی توان گفت فردوسی این کلمه را در هر پنج مورد «پُرمایه» می خوانده است و همه فارسی زبانان با سواد ایرانی و از جمله اسدی طوسی در قرون پیشین، این کلمه را ولوبا بای تازی نوشته شده بوده است، با بای فارسی و بضم اول (پُرمایه) می خوانده اند. و چون نوبت به غیر ایرانیان فارسی دان و فارسی خوان در شبه قاره هند می رسد، آنان صورت مکتوب این کلمه یعنی «برمایه» را در نسخه هایی که با بای تازی نوشته شده بوده است، صورت اصلی آن پنداشته و آن را «برمایه» تلفظ و در کتابهای لغت خود ضبط کرده باشند، بخصوص که آنان با کلمه «برمایون» با بای تازی در شعر دو سه تن از شعرا نیز آشنایی داشته اند، و سپس محققان معاصر با آگاهی از ضبط این لفظ در اوستایی و پهلوی، بر تلفظ این کلمه با بای تازی، به کسریا به فتح اول، تأکید کرده و ضبط «پُرمایه» را نادرست خوانده باشند.

پیشنهادی است درباره ضبط و تلفظ و معنی کلمه «برمایه» در عبارت «گاو برمایه» در شاهنامه فردوسی به پیشگاه صاحب نظران و دانشمندان.

فهرست منابع

- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۲۰.
- ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی، تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، بکوشش محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۴۱.
- ابومنصور حسین بن محمد مرغنی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم (یا: غرر السیر)، تصحیح H. Zotenberg، پاریس. چاپ افست، تهران ۱۹۶۳.
- اسدی طوسی، گرشاسب نامه، تصحیح حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۴.

- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، کوش‌نامه، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه موزه بریتانیا، نشان Or. 2780. این متن بتصحیح نگارنده در آینده بچاپ خواهد رسید.
- بنداری، شاهنامه، تصحیح دکتر عبدالوهاب عزام، اقصی، تهران ۱۹۷۰.
- بیرونی، آثارالباقیه عن القرون الخالیة، تصحیح Dr. C. Eduard Sachau. لایپزیگ ۱۹۲۳.
- خاقانی، دیوان خاقانی، تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران ۲۵۳۷ شاهنشاهی.
- خالقی مطلق، جلال، معرفی و ارزیابی برخی از دستویسهای شاهنامه (۲)، ایران‌نامه، شماره ۱، سال ۴ (پاییز ۱۳۶۴). بخش سوم همین مقاله در ایران‌نامه، شماره ۲، سال ۴ (زمستان ۱۳۶۴) زیر چاپ است.
- خالقی مطلق، جلال، بیست نکته در ابیات شاهنامه، آماده برای چاپ.
- خواندمیر، حبیب‌السر، تهران ۱۳۳۳.
- سنائی، حدیقة الحقیقة، تصحیح مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۹.
- طبری، تاریخ الرسل والملوک، تصحیح M.J. de Goeje، بریل، ۱۸۷۹-۱۸۸۱.
- طبری، تاریخ طبری، یا: تاریخ الرسل والملوک، ترجمه پاینده، تهران ۱۳۵۲.
- طبری، تاریخ الرسل والملوک، (بخش ایران از آغاز تا سال ۳۱ هجری)، ترجمه صادق نشأت، تهران ۱۳۵۱.
- فردوسی، شاهنامه، چاپ بروخیم. تهران ۱۳۱۳. اعداد سه گانه ای که در این مقاله، پس از بیت یا بیت‌های شاهنامه آمده بترتیب از راست به چپ مربوط است به شماره جلد، شماره صفحه، و شماره بیت در همین چاپ.
- لازار، ژیلبر، اشعار پراکنده قدیمیترین شعرای فارسی زبان، از حنظله بادغیسی تا دقیقی، تهران، ۱۳۱۱/۱۹۶۲.
- متینی، جلال، رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری، مجله دانشکده ادبیات مشهد، ش ۲ و ۳، سال ۳ (۱۳۱۶)، ص ۲۰۶-۱۵۹.
- متینی، جلال، تحول رسم الخط فارسی از قرن ششم تا قرن سیزدهم هجری، ش ۳، سال ۴ (۱۳۴۷)، ص ۱۳۵-۱۶۲.

_____، مجمل التواریخ والقصص، تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعراء)، تهران ۱۳۱۸.

مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجواهر، تصحیح Charles Pellat، بیروت ۱۹۶۵.

مسعودی، التنبيه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران ۱۳۴۹.

معین، محمد، مزدبنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی، تهران ۱۳۳۶.

معین، محمد، اضافه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۱۱.

منوچهری، دیوان منوچهری، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.

میرخواند، روضة الصفا، تهران ۱۳۳۸.

نظامی، خسرو شیرین، تصحیح وحید دستگردی، تهران، چاپ علمی، سال نامعین.

نولدکه، تودون حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران ۱۳۲۷.

فرهنگها

برهان قاطع، تصحیح محمد معین، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۷.

دایرة المعارف فارسی، زیر نظر غلامحسین مصاحب، تهران ۱۳۱۵.

صحاح الفرس، تصحیح عبدالعلی طاعتی، تهران ۱۳۱۱.

فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۵.

فرهنگ انجمن آرای ناصری. به نقل از فرهنگ نظام.

فرهنگ تاریخی زبان فارسی، بخش اول (آ-ب)، شعبة تألیف فرهنگهای فارسی بنیاد فرهنگ ایران، تهران

- فرهنگ جهانگیری، تصحیح رحیم عفیفی، مشهد ۱۳۵۱.
- فرهنگ رشیدی، تصحیح محمد عباسی، تهران ۱۳۳۷.
- فرهنگ سروری، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۸-۱۳۴۱.
- فرهنگ شاهنامه، رضا زاده شفق، تهران ۱۳۲۰.
- فرهنگ فارسی محمد معین، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۳.
- فرهنگ قوأس، تصحیح نذیر احمد، تهران ۱۳۵۳.
- فرهنگ مجموعه الفرس، تصحیح عزیزالله جوینی، تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
- فرهنگ نظام، حیدرآباد دکن ۱۳۴۶-۱۳۵۸ ق.
- فرهنگ نفیسی، (فرنودسان)، تهران ۱۳۱۷-۱۳۳۴.
- لغت فرس اسدی، تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۱۹.
- لغت فرس اسدی، تصحیح محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
- لغت نامه دهخدا، تهران، ۱۳۲۵-۱۳۵۸.
- مدار الافاضل، تصحیح محمدباقر، لاهور، ۱۳۳۷-۱۳۴۹.
- معیار جمالی، به نقل از فرهنگ جهانگیری.
- واژه نامک، عبدالحسین نوشین، تهران، احتمالاً ۱۳۵۵.

منابع خارجی

Khaleghi Motlagh, Djalal: "Barmāya", *Encyclopaedia Iranica*, under publication.

Wolff, Fritz, *Glossar zu Firdosis Schahname*, Berlin, 1935.